

# آینده

نشریه نهضت آینده افغانستان  
دلو ۱۳۸۰ - فبروری ۲۰۰۲ - سال دوم - شماره مسلسل ۱۰ و ۱۱  
AYENDA No. 10 & 11 February 2002

عبدالله نایبی

## یک امکان تاریخی

### ۱- حکومت مؤقت و نقش احتمالی آن

گرداننده گان اُنیگاریش طالبان در پی دگرگون شدن تناسب قوای نظامی و به منظور تعویض شیوه مبارزه شیرازۀ شان ، به عقب نشینی نظامی و تخلیه شهرها دست یازیدند. ورود قوای موسوم به «ائتلاف شمال» به کابل و شهرهای دیگر در واقع اشغال مواضع رها شده از سوی طالبان و حامیان آنان بود. تناسب قوا آنقدر نامتعادل بود که زمینه مانور الیگاریش طالبی را کاملاً از بین برده بود. تلاش آنان در ایجاد دشواریهای سیاسی در درون ائتلاف شمال و برانگیختن برخوردی نظامی بین ارکان متشکله آن عقیم ماند. امریکا از طریق پول و فشار توانست از شعله ور شدن برخوردهای نظامی که مانع تحقق برنامه نظامی آن شود ، جلوگیری نماید. اما فقدان آلتراثتف سیاسی مسأله جدی را در برابر امریکا و حامیان اروپایی آن مطرح کرد ؛ آنها به سراسیمه گی دست به تدویر گردهمایی نمایشی شهر بُن زدند. تحقق برنامه یی (به نام برنامه ملل متحد) برای با ثبات ساختن وضع سیاسی-نظامی در افغانستان در دستور روز قرار گرفت.

این برنامه (مسأله شکل پذیرش آن از سوی گروههای فرمایشی بُن هیچگونه اهمیت سیاسی ندارد) از جهات گوناگون میتواند یک گام جدی برای نوسازی افغانستان باشد. حکومت مؤقت که فاقد هرگونه پایگاه اجتماعی مردمیست ، در واقع نماینده و مجری طرحهای امریکا و همپیمانهای اروپایی آن خواهد بود ، در حالی که نیروهای دموکراتیک و مترقی افغانستان در وضعیت سیاسی حضور ندارند ، حکومت نامبرده نخست از همه وظایف تأخیرناپذیر عادی شدن وضع سیاسی-نظامی و رساندن کمکهای اولیه اقتصادی و غذایی را به اهالی نادر به عهده خواهد داشت.

ایجاد یا ازسرگیری فعالیت مؤسسات اقتصادی و اداره دولت بخش بزرگ وظایف فنی و اداری حکومت مؤقت را تشکیل میدهد. این حکومت باید به طور پیگیر به مطالبات عاجل مردم در عرصه های تأمین نیازمندیهای اولیه زنده گی پاسخ دهد.

حضور امریکا و اروپا در افغانستان در شرایطی که خاطره جنایات دوران سیادت مجاهدین هنوز در ذهن میلیونها هموطن ما زنده است و زمینه های برگشت انارشی جهادی کاملاً از بین نرفته اند ، میتواند به حیث یک چتر امنیتی برای مردم بیدفاع افغانستان مطرح گردد. ناسیونالیزم دروغین برخی از سران جهادی و قوماندانان دهشت افگن آنان در واقع عوامفریبی بیش نیست. آنان احساس میکنند که حضور غرب از آزادی عمل شان برای تداوم ستم بر خلق خواهد کاست. تلاش مزورانه آنان برای جلوگیری از تحقق برنامه ملل متحد گواه بر آن است که سران جهادی از روز محاسبه مردم هراس دارند. وظیفه جدی حکومت مؤقت و حکومت احتمالی عبوری که به دنبال آن خواهد آمد ، باید **خلع سلاح تمام باندهای مسلح** (مذهبی و قومی) باشد. اگر مسأله غیرنظامی شدن افغانستان مطرح نیست ، باید ایجاد **قوای مسلح ملی** را در صدر وظایف حکومتی مؤقت و عبوری قرار داد.

نقش عینی حضور اروپا و امریکا در افغانستان امروز در دو بُعد مطرح میشود : ۱- نابودی و برچیده شدن تمام گروههای مسلح (طالبی و جهادی) که زیر نام «دفاع از اسلام» اختناق قرون وسطایی را در افغانستان مسلط ساخته بودند ؛ ۲- ضمانت شرایط آرام برای از سرگیری زنده گی اقتصادی و باز شدن افغانستان به سوی جهان انکشاف یافته. **ناید این نقش میهنی را** که در شرایط کنونی باعث عادی شدن زنده گی اجتماعی-اقتصادی در افغانستان خواهد شد ، با ماهیت و سرشت نظام اجتماعی-اقتصادی امریکا و اروپا مغالطه کرد. کشانده شدن امریکا و حامیان اروپایی آن به افغانستان و درگیر شدن آنها به مسأله سرنوشت خلق مظلوم افغان کاریست که رویدادهای ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ بر آنها تحمیل کرد ، ورنه آنها هیچگاهی به سرنوشت میلیونها هموطن ما علاقه یی جدی نشان نداده اند. انطباق منافع عینی امریکا با منافع مردم افغانستان شاید باعث برون رفت کشور ما از این مرحله تاریک تاریخ شود. نیروهای مترقی باید حد اکثر استفاده را از این مرحله بکنند و از تضادی که بین امریکا و دست پرورده گان دروزی آن (مجاهدین و طالبان) به وجود آمده است ، روند تضعیف مواضع نیروهای ارتجاعی و محور باندهای جانی را سریعتر سازند. انطباق مؤقتی منافع استراتژیک امریکا با منافع کنونی افغانستان یک امکان تاریخی را به وجود آورده است که میشود آن را در سمت تضعیف ارتجاع منطقه (به ویژه در ایران و پاکستان) سوق داد. امریکا مسؤلیت دارد تا منطقه را از وجود نیروهای قرون وسطایی که خود باعث نیرومندی آنها شده است ، پاک سازد. یگانه چشم انداز واقعاً مردمی ، استقرار دموکراسی در منطقه است.

## فراخوان نهضت آینده افغانستان

رفقا ،  
بیکارجویان وفادار به آرمانهای خلق افغانستان ،

رویدادهای اخیر ، میهن ما را وارد مرحله جدیدی از تاریخ ساخته است. ورشکسته گی نظام قرون وسطایی طالبی و تشدید تضادهای نیروهای جهادی میتواند به مقدمات جدی تضعیف ارتجاع در افغانستان و منطقه مبندل شوند. حکومت مؤقت که فاقد پایگاه دموکراتیک و مردمیست ، میتواند به حیث یک وسیله اداری در انجم برخی امور عامه مؤثر باشد ، ولی به هیچوجه نمیشود از آن حل مسایل اساسی جامعه افغانی را انتظار داشت. وظیفه تاریخی مبارزان صادق و وفادار به امر رهایی انسان زحمتکش از چنبره بیعدالتیها در لحظه کنونی در دو گستره مطرح میشود : کانالیزه کردن مطالبات برحق مردم و تحمیل تحقق آنها بر حاکمیت از یکسو ؛ ایجاد حلقه ها و ساختارهای پایه یی شکستانی در پیوند با خط کلی جنبش چپ بنیادی کشور (که به وسیله **نهضت آینده افغانستان** تشکیل میگردد) از سوی دیگر.

سقوط عقیدتی و سیاسی اکثریت رهبران حزب فروپاشیده د.خ.ا. ، تلاش برخی از فعالین و اعضای قدیم کمیته مرکزی آن حزب در جهت مسح اندیشه های جهانیستی علمی و بیومرد جلوه دادن «تئوری مبتنی بر وجود طبقات اجتماعی» ، آماده گی شماری از افسران و کارمندان عالیرتبه «حزب-دولت» فروپاشیده برای خوش خدمتی به دولتهای امریکا و اروپا و بالاخره فرجام گروهایهایی که به نام «صلح» میخواستند به یاری امریکا وظایفی را انجام دهند که اینک به دوش حکومت مؤقت افتاده است ، همه و همه ، نمایانگر آشفته گی تفکر سیاسی و عدم ظرفیت درک فکری در بین بخشی از اعضای حزب فروپاشیده د.خ.ا. اند.

نهضت آینده مبارزان یا ایمان و آگاه راه تحقق آرمانهای انسان زحمتکش افغانستان را فرامیخواند تا **با لوانه جان نشاری شهیدی انقلابی میهن بر لب** ، با متانت و پیگیری در گسترش نوسازی شکل چپ دموکراتیک افغانی سهم شوند ؛ نشریه «آینده» را به حیث مروج تفکر نوین و نقاد سیاسی در بین افراد دموکرات و مترقی پیش نمایند و در راه ایجاد حلقات نهضت آینده در یک شبکه گسترده گام گذارند. باید با حوصله مندی مراحل نوسازی جنبش دموکراتیک را به طور قانونمند طی کرد.

به پیش ، در راه گسترش نوسازی جنبش دموکراتیک و پیشگام افغانستان!

دارالانشای نهضت آینده افغانستان

صدیق کاوون

## ترویزم ، د ترویزم و خُواب نه دی

د اکتوبر به اومه نتهه ، هغه مهال چې د شپې کجیر خپل تور ووزونه د افغانستان پر غم لېلې فضا راغورولې وو او خلکو د ورغنیو ستړیاوو د لیرې کولو لپاره خپلو ختینو جونگو ته پناه وړې وه ، د امریکا د متحدو ایالتونو جنگي ماشین لکه د ژوبل بنامار غوندي په خوځېدو پیل وکړ. اوږونه او دودونه یې له خولې راواپستل او یو لُخل بیا یې په نړۍ کې د وېرې او وحشت څپې خپرې کړې.

ورسره سم د نړۍ د بېلا بېلو هېوادونو د تلویزیونونو مخونه د افغانستان په تصویرونو وپوښل شول. دا تصویرونه د افغانانو پر سپېڅلې خاوه د نړۍ د یوه ستر او په لُحان مغرور شوک د ناروا یرغل او تیرې او د افغانانو د بې پایه مصیبتونو او رنځونو د دوام تصویرونه وو.

د اکتوبر په اووم ماښام ، امریکایی سمندري او هوایی لُحاکونو د افغانستان پر لویواله غیر پوځي خلکو څخه ډکو ښارونو لکه کابل ، جلال آباد ، مزار شریف ، هرات او کندهار د بمونو او کروژ توغندیو باران جوړکړ.

پاتی په ۳ مخ کې

ادامه در ص ۲

د اود کاربان وظایف عاجل حکومت مؤقت در عرصه های آموزش و فرهنگ ص ۱۳	محی الدین تائب با پیروی از اصول دموکراسی ، . . . ص ۸	وظیفه عاجل ما چیست؟ ایجاد بلوک دموکراتیک-میهنی یا احیای ح.د.خ.ا.؟ ص ۵	هادی ابوی سیاست در ظرفیت ص ۴
پیر ابراموویچ پس منظر مذاکرات سری امریکا با طالبان ص ۹	داستان کوتاه نوشته ب.ا. زرسنگ کلید هفتم ص ۱۰	محمد انور پویان مسأله اردوی ملی و اردوی غیر سیاسی ص ۴	
بلوک میهنی - دموکراتیک ص ۱۳			

۲ - مسأله نوسازی و بازسازی کشور

الف: در عرصه ساختار سیاسی-قضایی

مسأله مرکزی همانا **غیرنظامی ساختن قدرت سیاسی** است. مطالبه جدی مردم برچیده شدن سلاح و پایان بخشیدن به زورگرایی باندهای مسلح است. نباید گذاشت که پیوند حکومت مؤقت با نیروهای جهادی دیروز روند برچیده شدن سلاح را مانع شود. نیروهای مترقی وظیفه خواهند داشت تا این خواست اساسی مردم را بر حکومت ساخته شده از سوی امریکا و اروپا تحمیل نمایند. زیرا بزرگترین امتیازی که میتوان در وضع امروز، از این گونه حکومت به دست آورد، غیر نظامی شدن قدرت است.

مسأله بعدی، **شکل ساختار سیاسی-قضایی آینده افغانستان** است. تحمیل شکل **دموکراتیک قدرت** دومین امتیازی است که باید از حکومت نامبرده حصول کرد. بهانه تراشی های معمول مبنی بر عقب مانده بودن جامعه، وزنه سنگین مناسبات قبیله بی-قومی، رعایت اصول مذهبی، یا مراجعه به «فکر سنتی» و غیره به هیچوجه دلیل جدی برای به تعویق انداختن استقرار اساسات یک نظام دموکراتیک در جامعه افغانی نیست.

به یقین سرشت و محتوای اجتماعی-اقتصادی دولتهای بعدی بسته به تناسب قوای سیاسی-اجتماعی درگرو خواهد شد. ولی **شکل دولت** را مشخص از همین امروز بر حکومت انتقالی قبولاند. **دموکراسی** - برعکس ادعاهای بی پایه شماری از قبیله گرایان که آن را یک پدیده صرف غربی تلقی میکنند - یک **ارزش جهانشمول** است. مردم افغانستان با تجارب سه دهه اخیر به چنان درجه بی از آگاهی سیاسی رسیدند که به طور پیگیر در استقرار یک نظام دموکراتیک فعالانه سهم خواهند گرفت.

بدین گونه باید هرگونه تلاش عوامفریبانه را برای به تعویق انداختن استقرار **شکل دموکراتیک دولت** از همین اکنون افساد کرد.

آزادی عقیده و بیان، آزادی اجتماعات، آزادی سازمانهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، تضمین حقوق اقلیتهای قومی، زبانی و مذهبی، انتخابات عمومی، مستقیم و متناسب از این لویه جرگه های فرمایشی و عوامفریبانه، سیستم قضایی مستقل از قدرت سیاسی و منکی بر احترام به کرامت انسانی، رعایت حقوق بشر و عدالت (نی احکام و نصوص دهها قرن پیش که هیچگونه حسوسیی با مقتضیات دنیای معاصر ندارند)، برابری حقوق زن و مرد در تمام عرصه ها به شمول عرصه قضایی-حقوقی، پایه بی ترین اصول یک نظام دموکراتیک اند؛ باید تحقق آنها را بر حکومت آینده تحمیل کرد.

**مبارزان دموکرات نباید این اصل را فراموش کنند که به هر پیمانهای بی که شکل ساختار سیاسی-حقوقی دموکراتیک تر باشد، به همان اندازه زمینه های حصول امتیازات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای افشار زحمتکش جامعه فراهم تر میشود.**

**مبارزه در راه ایجاد شکل دموکراتیک حاکمیت، جزئی از مبارزه برای استواری استقرار عدالت اجتماعیست، به ویژه در جامعه افغانی که در آستانه فنا قرار دارد.**

ب: در عرصه انکشاف اقتصادی

تعیین وظایف نیروهای چپ و دموکراتیک در عرصه اقتصادی مستلزم آن است تا باری دیگر مقوله های اساسی اقتصادی را مطرح کنیم و از بروز برداشتهای نادرست و گمراه کننده (مثلاً کاربرد مقوله های «منافع ملی»، «بورژوازی ملی» و غیره) جلوگیری نماییم: «توسعه» یا «گسترش» به بهشتن وضع تولید و ازدیاد آن در کوتاه مدت اطلاق میشود. «رشد» همان ازدیاد تولید در یک دوره نسبتاً طولانی تر است که با پدیده های ساختاری از قبیل ترک روستاها، شهرنشینی و تغییر در اشکال مصرف وغیره همراهی دارد. «انکشاف» مراحل دراز تاریخی را اخترا میکند و با خود تغییرات بنیادی ساختاری را همراه دارد: «صنعتی شدن» بارزترین شاخص انکشاف را تشکیل میدهد.

و اما «ترقی» افزون بر جنبه های کمی رونق تولید، ویژه گی کیفی را نیز افاده میکند: **بهتر شدن وضع زنده گی زحمتکش و ناداران جامعه - مهابی انکشاف.**

در اوضاع کنونی افغانستان ایجاد شرایط صلح آمیز برای از سرگیری تولید و کمک به دهاقین و متشکین خصوصی وظیفه اساسی در عرصه اقتصادیست. جلب سرمایه گذاری داخلی (به ویژه افغانهای مقیم خارج) و خارجی، مرحله ناگزیر انکشاف اقتصادی افغانستان امروز است. ولی رویدادهای امروز در متن جهانی شدن سرمایه نیولیبرالیستی (مثلاً حوادث دسمبر ۲۰۰۱ در ارجنانتاین) هشدار میدهند که سرمایه گذاری بی بند و بار و سودجویی وحشیانه بدون درنظرداشت سطح زنده گی زحمتکش عواقب وخیم سیاسی-اجتماعی را در قبال خواهند داشت. حکومت مؤقت و عبوری وظیفه دارند تا مقررات جدیدی را برای تنظیم امور سرمایه گذاری و تضمین حقوق کارگران و کارمندان وضع نمایند. باز شدن افغانستان به روی جهانی یک پدیده مثبت برای انکشاف بعدی کشور است. باید این روند را سریعتر ساخت.

**اگر انکشاف به خودی خود یک پدیده غیر طبقاتیست، نیروهای دموکراتیک و چپ وظیفه دارند تا زحمتکش را برای «ترقی» ساختن انکشاف بسج نمایند، یعنی انکشاف را به سود منافع انسان زحمتکش سوق دهند در وضع کنونی باید از حکومت مؤقت و عبوری مطالبه کرد که تضمین مراحل تضمین حقوق کارگران و زحمتکش را رسماً تسجیل نمایند.**

۳ - وظایف ناخبرناپذیر ما

رویدادهای اخیر نوعی هیجان سیاسی را در بین مبارزان چپ افغانی به وجود آورده اند. گاد در جایی صدایی شنیده میشود که عقربت اعلامیه بی تاریخی در شرف انتشار است و از سوی بانگی برمیخیزد که جلسه بی مقدماتی برای یک «اقدام بزرگ» دایر شده است. گویا تب «سیاست» دوباره در زنگهای آفرسده همه مبارزان دیروز دوباره است. ولی با تأسف، زیاد دیده شده است که از این گرمای شورانگیز روانی تا «هذیانهای سیاسی» چندان فاصله بی وجود ندارد. به یقین مبارزه از رویا جدایی ناپذیر است، ولی هرگونه رویا فرجام دلپذیر نخواهد داشت. پرسشهای زیادی همین اکنون از سوی اعضای دیوروی ح.د.خ. مطرح میشوند:

آیا ما با حکومت مؤقت همکاری کنیم؟

شماری دیگر که خود را روشنفکرتر و مُدُن تر معرفی میدارند، سرمایه داری نیولیبرالی را با منافع افغانستان مغایر میدانند. از دیدگاه آنان اگر قرار شود که این سرمایه داری با خود دموکراسی، حکومت قانون، انکشاف اقتصادی و آزادی بیان و انبیشه را بیاورد، در برابر آن مبارزه کردن، در واقع مبارزه کردن با دموکراسی، با حکومت قانون، با انکشاف اقتصادی و با آزادی است.

این دوستان بر بنده ایراد میگیرند که چرا پیوسته جهانی شدن سرمایه نیولیبرالی را مورد انتقاد قرار میدهم، در حالی که مسأله کشور ما گویا هیچگونه ربطی با سرمایه جهانی ندارد! از دیدگاه تمام این مبارزان دیوروی که تازه اساس مُدنیزم به تن کرده اند، منافع چین «چپ»، «انقلابی»، «زحمتکش»، «سرمایه داری»، «منافع خلق»، «استثمار»، «عدالت اجتماعی»، «سوسیالیزم» و... دیگر به گذشته تعلق دارند و کاربُرد آنها نوعی تنگ نظری دکماتیک است - همان تنگ نظری که باعث شکست ح.د.خ. و تمام احزاب کمونیستی شد.

اینک میپردازیم به تحلیل این نوع پرداختهای فریبی سیاسی تا باشد از روی آنها مسایل اساسی جنبش چپ و دموکراتیک را واضح تر ببینیم و راه را از چاه بازشناسیم؛ رابطه دیالکتیکی **هدف و وسیله** را برحسب سازهیم، استراتژی و تاکتیک را خلط نکنیم.

وقتی میگوییم آیا با حکومت مؤقت همکاری کنیم، باید از خود بپرسیم که ما یعنی کی؟ آیا ما افراد جداگانه هستیم، یک حزب هستیم، یک نهضت سیاسی-اجتماعی هستیم یا یک سازمان نظامی؟ تکرار میکنیم که در اینجا روی سخن بنده با مبارزان دیوروی و امروزی جنبش چپ است، نی با گروهها، احزاب و سازمانهایی که جز، جهاد و ارتجاع بوده یا به آنها وابسته بودند. بدین گونه اگر همکاری فردی و

گروهگی مطرح است، این مسأله (با آنکه در مقیاس خودش یک اقدام نادرست سیاسی برای یک مبارز است) با جنبش چپ رابطه ندارد و یک مسأله کاملاً فردیست. ولی اگر منظور از ما جنبش چپ و دموکراتیک باشد، باید نخست به پرسش دیگری پاسخ داده شود. آیا این جنبش در عرصه سیاسی-نظامی (همان مقوله وضعیت یا Conjunction سیاسی) حضور دارد؟ اگر حضور دارد، در کدام گستره آرایش نیروها از وزن بیشتر برخوردار است: در گستره نظامی، در گستره سیاسی، در گستره اجتماعی یا در گستره انبیشه بی-فرهنگی؟ با تأسف یک تحلیل واقعبینانه ثابت میسازد که جنبش چپ - پس از فروپاشی ح.د.خ. - در عرصه سیاسی-نظامی کشور به حیث یک «نیروی درگیر و فعال» وجود ندارد. جنبش چپ افغانی هنوز یک نیروی بالقوه و **هر خود** است. این جنبش تنها زمانی میتواند ادعای شرکت در عرصه سیاسی را کند که به یک نیروی بالفعل و **برای خود** تبدیل شود. این کار زمانی صورت خواهد پذیرفت که عناصر چپ و انقلابی خود را در یک **سازمان سیاسی** متشکل سازند، **اهداف برنامه** بی (استراتژی) خود را روشن سازند و شیوه های مبارزه عملی (تاکتیک) خود را تعیین بدارند.

تازه این سه اقدام هم کافی نیست: **باید این نیرو بتواند بخشی از مطالبات اساسی مردم را کاناپزوه کند و کتله های انسانی را برای تحقق آن مطالبات بسج نماید.** یعنی از یکسو باید سازمان باشد و از سوی دیگر با توده ها پیوند داشته باشد تا بتواند در عرصه سیاسی (به حیث پله بی از تاریخ که گرهگاه گذشته، حال و آینده یک جامعه است) برای تغییر دادن تناسب قوا مؤثر باشد.

جنبش چپ تا کنون هیچکدام از اوصاف فوق الذکر را حاصل نکرده است. پس همکاری با حکومت مؤقت و عبوری به هیچوجه در مقیاس جنبش چپ مطرح بوده نمیتواند. ادعا کردن چنین امری، یک هذیان سیاسیست.

از درای این پرسش باز هم برمیگردیم به وظیفه اساسی ما که تشکیل عناصر آگاه، دموکرات و ترقی پسند در وجود یک سازمان فراگیر چپ است. نباید با دست پاچه گی به هر خس و خاشاک دست بُرد. این نکته را نباید فراموش کرد که **امروز دیگر نوبت ما نیست.** ما باید با آرمش خاطر، خونسردی و متانت انقلابی خود را برای **نیوت خود** آماده بسازیم. تاریخ از چپ ها و مرحله ها ساخته شده است. یک نیروی سیاسی-اجتماعی ممکن است در اثر شکست عمیق در یکی از مراحل تاریخ شرکت نکند، ولی خود را برای شرکت در مرحله بعدی آماده سازد، تجویز کند و از نگاه **ماهیت و شکل** خود را با مرحله آمدنی، عیار سازد. ما در واقع در این بخش تاریخ قرار داریم.

و اما در پاسخ به سوال سوم که در یک لغافه تئوریک تر مطرح شده است، باید گفت که انسان آگاه، مبارز و متعهد در قبال منافع

زحمتکش یعنی در یک کلمه، یک عنصر چپ و دموکرات، از نگاه **خصلت و سرشت اجتماعی خود** چناندار آزادی، دموکراسی و پیشرفت اقتصادی-اجتماعیست. چنین انسانی باز هم بر **بنیاد ماهیت اجتماعی خود** علیه استبداد، خودکامه گی، بی قانونی، حکومت زور و... و عقبنامی اقتصادی-اجتماعی و علیه نگاهداشت توده ها در حرادات و دهشتنهای فرتوت کهن مبارزه میکند. در این عرصه نیز نباید مسایل را خلط کرد.

نظامهای سیاسی در جنبه ساختاری دارند: **یکی ماهیت و محتوای اجتماعی-اقتصادی آنها** (حاصلت طبقاتی دولتها)، **دیگر شکل سیاسی-حقوقی آنها**، مثلاً نظامهای مسلط در ایران، عربستان سعودی و تاجایی هم پاکستان **از نگاه محتوای خود یکی هستند.** یعنی نظامهای مبتنی بر توتالیتریزم مذهبی و تسلط ارتجاعی ترین ایدئالوژی مذهبی میباشند، ولی از نگاه شکل سیاسی-حقوقی خود متفاوت اند؛ یکی «ولایت فقیه» است، آن دوم سلطنت مطلقه و سومی حکومت نظامی.

به همینگونه دموکراسی یا جمهوری مبتنی بر دموکراسی که بیشترینه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری وجود دارد، **شکل دولت** است. البته شکل امروزی دولت در کشورهای سرمایه داری غرب با شکل دو سه قرن پیش آن فرق دارد. دموکراسی، آزادی، قانونیت در اثر مبارزات پیگیر و حتی خونین زحمتکش، کارگران و روشنفکران مبارز این کشورها استحکام یافته اند. **به یقین، شکل امروزی دولتهای بورژوازی غرب در وجود جمهوری دموکراتیک پیشرفته ترین و مناسب ترین شکل برای مبارزه و دفاع از حقوق زحمتکش و گذار به جامعه فارغ از استثمار است.**

همانگونه که در بالا بدینیم، یک محتوا میتواند بسته به وضع و خصوصیات تاریخی در اشکال گوناگون تبارز کند، و به همین سان یک شکل میتواند **صورت تبارز محتوای گوناگون** باشد. یعنی مبارزه در راه استقرار دموکراسی و حکومت قانون (**شکل نظام**) میتواند با مبارزه به **خاطر عدالت اجتماعی** و تفرق منافع زحمتکش (**محتوای نظام یا ماهیت طبقاتی نظام**) همراه باشد. یا به دیگر سخن نشان دادن کاستیهای سرشتی و استثمارگرانه سرمایه داری جهانی به هیچ وجه به معنای آن نیست که ما شکل پیشرفته نظام دولتی سرمایه داری را مردود میشماریم. آری دموکراسی، دولت مبتنی بر قانون، آزادی بیان و دیگر ارزشهای جهانشمول با منافع خلق افغانستان انطباق دارند و ما از آنها همه جانبه و پیگیرانه پشتیبانی میکنیم، ولی این حمایت، تازه یک بخش کار ماست. به همین گونه ما باید تلاش کنیم تا این اشکال **روبنامی** هرچه بیشتر مثل منافع انسان زحمتکش جامعه ما باشند. یعنی سرشت طبقاتی مردمی داشته باشند! در یک جمله: **دموکراسی، آزادی، حکومت قانون، انکشاف اقتصادی، آری! استثمار، نی!**

از آنچه گفته آمدیم، نباید این نتیجه بدبینانه را گرفت که چون سازمان نداریم، در عرصه سیاسی حضور نداریم و اراده ما به حیث آدلهای مبارز، انقلابی و ترقیخواه در روندهای جاری سرزمین ما دخیل نیست، پس دیگر هیچ هستیم. خیر! «بدبینی در تحلیل» (آنکه برای گرامشی، انبیشه پرداز بزرگ ایتالیایی میگفت) باید با «خوشبینی در پراتیک» همراه باشد. ما وظیفه امروزی خود را با خونسردی مطرح میکنیم. وظیفه ما ایجاد یک سازمان فراگیر چپ است! شاید باز هم بانگی از گوشه بی برخیزد که اینقدر «سازمان» گفتن خود یک هذیان سوزگوتوسیست نیست؟ وقتی ما از کشور خود دور هستیم و هیچ زمینه عینی پیوند با توده های مردم را نداریم، چگونه میتوانیم یک سازمان مردمی ایجاد کنیم؟ این نظر را بشکافیم، چون جان مطلب در همین نکته نهفته است.

سازمان سیاسی همانند هر سازمان متشکل از افراد، در دو بُعد مطرح میشود: یکی در بُعد افرادی (یعنی اجزای متشکله) که با هم کنار می آیند و متشکل میشوند، او در بُعد پدیده شکل یافته که نام سازمان را به خود میگیرد. در بُعد اول، **اراده فردی** هر یک از اعضا برای متحد شدن با **اراده فردی** اعضای دیگر مطرح است. انگیزه این **اراده** یا خاستگاه طبقاتی (= پیوند طبقاتی) است یا **آگاهی فردی** و علاقه منفی شخصی برای انجام یک کار دسته جمعی.

مجموع اراده های فردی اعضا تبدیل میشود به **یک اراده دسته جمعی یا گروهی** (= حزب یا سازمان سیاسی). این اراده گروهی با آنکه از اراده های فردی ساخته شده است، ولی **هر مرحله پخته گی خود به حیث یک اراده کلی مستقل از اراده های افراد** عمل میکند. **به همین منظور برای تغییر دادن سمت عملکرد این اراده دسته جمعی** (حزب یا سازمان) معمولاً به اکثریت اراده های فردی مراجعه میشود و بدین گونه میگردند چنین سازمانی دموکراتیک است.

برگردیم به وظیفه ما. آری نباید از این هراس داشت که بگوییم ایجاد کردن یک سازمان یا پیوستن به یک سازمان **هملاً یک اقدام ذهنی، اراده و فردیست** اینکه بعداً این «اراده دسته جمعی» پیوندهای قانونمند خود را با روندهای عینی و با گروههای انسانی که به نام آنها و به خاطر دفاع از منافع آنها شکل یافته است، پیدا خواهد کرد یا خیر، مسأله دیگریست. ایجاد یک سازمان فراگیر چپ، دموکراتیک و مُدُن افغانی وابسته به اراده افراد آگاهیست که میخواهند در جهت منافع مردم افغانستان مبارزه دسته جمعی کنند. مسأله با همین اهمیت تاریخیست، و به همین سادگی مطرح میشود.

**جای یک سازمان چپ مؤثر در عرصه سیاسی افغانستان خالی است. ما باید آن را پر کنیم. اینست وظیفه کنونی ما!**

د ۱ مخ پاتې برخه

**توریزم ، د تروریزم وړ ځواب نه دی**

امریکا خپل دغه بلوسگر عمل ته لسه « تروریزم سره د مبارزې » په پلمه ، لومړی د «بی پولی عدالت» (Infinite Justice) او وروسته د «دوام د آزادۍ» (Enduring Freedom) نوم ورکړ. رښتیا دا ښکلی او زړه راکیونکي مفاهیم دي چې کېدای شي ساده خلک پرې وغولېږي، خو اوس د ساده گۍ دوران سرته رسېدلی ، مور په پوښتنه پېښۍ کې ژوند کوو ، اوس د کمپیوټر او انټرنټ زمانه ده. هغه وختونه تېر شول چې د نړۍ عامه ذهنیتونه دې په داسې ظاهرا ښکلو مفاهیمو چې تر شایس ناوړه سیاسي ، اقتصادي او نظامي غرضونه پراته وي ، وغولېږي.

**د تروریزم یرغل پلمه :**

د منځني د لیر راسپړلو لپاره لیر څه ش ته ځو او د سپتمبر یولسمه نېټه را یادوو. په دغه ورځ د امریکا د متحدو ایالتونو د نیویارک او واشنگټن په ښارونو کې د ملګري او نظامي هدفونو پر ضد د ځان وژني یو لړ تروریزمې عملونه ترسره شول. په دغو پېښو کې د وروستیو شمیرنو له مخې تر دوو زرو زیاتو خلکو خپل ژوند له لاسه ورکړ. همدا اوس او همدلته باید دا خبره په یاد شي چې د بې گناه خلکو وژنه که په امریکا کې وي که په افغانستان کې ، په فلسطین کې وي که په عراق کې ، په هر ځای ، په هر نامه او د هرچا له خوا چې وي ، انساني ضد عمل دي چې باید وغندل شي او عاملینو ته یې سزا ورکول شي.

د سپتمبر د یولسمې نېټې تروریزمې پېښې چې زیات قربانیان یې یې گناه ملکي خلک وو ، د ملکي خلکو پر ضد د جنایت په حیث د محکومولو وړ دي. خو دا هم باید له پامه ونه غورځوو چې هره پېښه او پدیده د یو لړ علتونو او عواملو زېږنده ده. تروریزمې عملونه هم له دې قاعدې څخه مستثنی نه دي. امریکایي مقامات باید د دغو پېښو علتونه او رښتیا په خپل نړیوال سیاست کې ولټوي او که چېرې غواړي په رښتیا هم له تروریزم سره په نړیواله کچه مبارزه وکړي تر هرڅه لومړی دې په خپل بهرني لوټمار سیاست له سره غور وکړي ، خپل له وچ غروره ډک کور وړه دې بدل کړي او د نړۍ د نورو خلکو او ملتونو درناوی دې وساتي. **نړۍ یوازې په امریکا او د**

**هغې په غربي متحدینو کې نه خلاصه کیږي.** نړۍ ډېره پراخه ده او لاسونه به کې هغې او په هغه طریقه چې پخپله یې غواړي د اوسېدو حق لري. یې له دینه چې امریکا ورته د ژوندانه شپوه او طریقه وټاکي او په وچ زور یې پر هغو وټي. د سپتمبر د یولسمې نېټې له پېښونه له رامنځ ته شوي وضعیت څخه په گټه اخیستلو سره ، د امریکا متحدو ایالتونو له خپل ځان څخه د دفاع په پلمه او په دې نامه چې د دغو پېښو عاملین په افغانستان کې د مېشته عربي تروریزمې سازمان «القاعده» له مشر **اسامه بن لادن** سره تړاو لري او **بن لادن** په افغانستان کې د طالبې رژیم تر حمایت لاندې دی ، پر افغانستان یرغل وکړ.

امریکا په وار وار او د دولتي مقامونو په بېلابېلو کچو ، **اسامه بن لادن** او د هغه عربي یاران د نیویارک او واشنگټن په تروریزمې پېښو کې په لاس لرلو تورن کړل او د خپل تبلیغاتي ماشین په وسیله یې دا خبره د نړیوالو غږیونو ته ورسوله چې امریکایي استخباراتي اورگانونو داسې «معتبره» سندونه لاش ته راوړي چې ثابتوي چې د نوموړو تروریزمې پېښو لارښوونه د **بن لادن** او «القاعده» په غاړه وه. خو تر ننه هم ته دغه په اصطلاح معتبر سندونه نړیوالو ته وښودل شول ، او نه کومې بین المللي یا سیمه ایزې محکمې ته وړاندې کړای شول چې د هغو د رښتینوالي یا درواغو په باب پرېکړه وکړي. امریکایانو دغه «مهم» او «معتبر» سندونه یوازې خپلو متحدینو ته وښودل او یې. مور په دې سندونو او د هغوی په درواغو یا رښتینوالي کار نه لرو خو د دې خبرې سپینول ضروري گڼو چې د افغانستان په روانه دروشت کلفه غمیزه کې له هماغه لومړي سره بیا تر اوسه پورې د امریکا خونړي لاسونه په خپل ټول ځواک فعال دي.

هغه او چې د پخواني شوروي اتحاد د ناسمو او د پراختیا غوښتنې پر بنسټ ولاړو سیاستونو په نتیجه کې د اتیایمې لسیزې په پیل کې په افغانستان کې ولگول شو ، امریکا د خپلو سیمه ایزو او نړیوالو «حياتي» گټو په نامه د دغه اور لمبو ته لمن ووهله او د افغانانو مادي او معنوي شتمني یې په کې وسوزولې ترڅو په پای کې خپلو نړیوالو ستراتیژیکي هدفونو ته ورسیږه او په نړیواله ستره لوبه کې د بې سیاله ځواک په حیث پاتې شو.

امریکا ته یوازې هغه وخت د دغه اور د وژل کېدو ذکر پیدا شو چې لوګیو یې د امریکایانو خپلې سترګې ترڅې کړې او پروني دوستان یې په نیو دښمنانو واوښتل.

هرچا ته څرگنده ده چې د پخوانیو «مجاهدینو» ډلی او له هغوی نه رازپیدلې طالبې غورځنګ ، **اسامه بن لادن** او د هغه د «القاعده» تروریزمې سازمان یوازې د امریکا او د هغه د متحدینو د نظامي او سیاسي سخاوتمنانه مرستو په برکت دا توان پیدا کړ چې افغانستان ویرانه کړي ، په سلگونو زره بې گناه افغانان وژني او په افغانستان کې د څنگه لیر قانون ولاړ رژیم رامنځ ته کړي.

**د بشري ضد جنایتونو په وړاندې «مصلحت آمېزه» چوپتیا :**

دا هم له هیجا نه پټه نه ده چې د ۱۹۹۲ میلادي کال د اپریل له دریمې لسیزې را په دې خوا ، امریکا د ټولو هغو انساني ضد جنایتونو په وړاندې چې هره ورځ په افغانستان کې پېښېدل «مصلحت آمېزه» چوپتیا غوره کړې وه. د جهادي رژیم له پیله بیا د طالبې حکومت تر پایه ، افغانستان د افغانانو په زندان اوښتی و. هره ورځ د دخلکو په ځان ، مال او ناموس تېری کېدو ، د فکر او بیان د آزادۍ نوم چا په خوله نه شو اخیستلای ، د هېواد د نفوسو تر نیمایي زیاته برخه یعنی افغاني مېرمنې او نجونې د زده کړې او د کار په شمول له خپلو ټولو لومړنیو حقونو څخه بې برخې کړای شوي وې. د وطنوالو په دار ځمورل ، حلالو ، د لاسونو او پښو غوڅول او نور هغسې جنایتونه چې په منځنیو پېښو کې هم ساری نه لري ، د دولتي چار واګوله ورځنیو دمنو څخه گڼل کېدل. خو د دې ټولو په وړاندې امریکا هسې غلې وه چې ته به وایې په افغانستان کې هرڅه سم دي ، هېواد آباد او خلک ښاد دي. د بشر د حقونو درواغجن مدافعین هسې راضي او غلې وو لکه په دې تېرو څلورو میاشتو کې چې یې خولې گونګې او غوږونه کاڼه دي.

په یاد راږو چې د تېر کال د سپتمبر د یولسمې نېټې نه د مخه په منظم او سیستماتیک ډول امریکا او غربي متحدینو یې پر چینایي دولت انتقاد کاوه چې د سنکیانګ په ایالت کې مسلمانان زوروي ، په تبت کې یې بودایي مذهبه اقلیت په فشار لاندې ساتلی ، د فالنگان په نامه د مذهبي-سیاسي سازمان غړي یې په زندانونو کې اچولي او په ټول چین کې د خلکو پر مدني حقونو تېری کيږي ، یا په روسیه کې د بشري حقونو وضعیت د انټیپنې وړ دی ، په چیچن کې د روسي واکدارانو له خوا خلک زورول کيږي او له سیاسي مخالفینو سره استبدادي چلند کيږي ، د بیان آزادي نشته او مخالف روشنفکران تر میشتې تعقیب لاندې دي . . . . په ازبکستان کې د **اسلام گروموف** رژیم هره ورځ پر بشري حقونو تېری کوي او زندانونه یې له خپلو مخالفینو څخه ډک کړي . . . . او نور .

د سپتمبر له یولسمې نېټې نه وروسته ناڅاپه خبره یېښه بل ډول شوه ، دکتابتوري رژیمونه دموکراتیک شول او په نړۍ کې د عراق پرته بل داسې هېواد نشته چې هلته یې په بشري حقونو تېری وشي (۱). امریکا ، چې په خپله یې ځان ته د نړیوال پولیس او له بشري حقونو نه د دفاع وظیفه سپارلې ده ، د خپل ریساکارانه سیاست پر بنسټ او د خپلو نیواستعماري «حياتي» گټو په حکم د پورته یادوشو مسلمانو په باب داسې ریساکارانه چوپتیا غوره کړې چې ته به وایې په یوه شپه کې هم په چین هم په روسیه ، هم په ازبکستان او نورو هېوادونو کې داسې سترې معجزې پېښې شوي چې هرڅه یې له رښتیا بدل کړي دي او نور داسې څه نه دي پاتې چې ښاغلي امریکایان دې انتقاد پرې وکړي.

خو اصلي خبره دا ده چې امریکا چین ، روسی ، ازبکستان او نورو هېوادونو ته په افغانستان کې د خپلو جنایتونو په بدل کې «حق السکوت» ورکوي.

**هرڅه د خپلو گټو له پاره :**

که په ۱۹۹۱ کال کې امریکا پر عراق یرغل وکړ او تر اوسه یې خپل وسله وال ځواکونه په سیمه کې ساتلي او هرکله یې چې زړه وغواړي د عراق په خاورو بيمارۍ کوي ، نه په سیمه کې د ثبات د راوستلو لپاره او نه د کویت د آزادۍ په مقصد ، بلکې یوازې او یوازې د خپل ځان او نورو غربي هېوادونو لپاره د تېلو د زرمود خوندی کولو په مقصد و او بس.

په افغانستان کې هم امریکا یوازې د خپلو هدفونو د تامین کړنه تعقیبوي :

په سیمه کې دواپدوره پایښت ، د منځنۍ آسیا په تېره بیا د ترکمنستان د تېلو او گاز شتمنو زېرمو ته لار پرانیستل ، د دغې سیمې د نظامي او تجارتي شیانو د بازار تسخیرول او په افغانستان کې په خپل ځان پورې د تېلې رژیم رامنځ ته کول چې په اوږده مهال کې وکولای شي د امریکا د گټو په ساتلو کې مرسته وکړي. دغو هدفونو ته د رسېدو یوازنی لار دا وه

چې خپل پخوانی دوستان ، یعنی له جهادي تنظیمونو نه د امریکا او پاکستان د استخباراتي سازمانونو په مرسته رازپیدلې طالبې توانی رژیم او د «القاعده» سازمان رځیې او له منځه یې یوسي.

د امریکا جمهور رئیس ښاغلی **بوش** چې د نظامي کړیو او د وسلې جوړولو د سترزو شرکتونو په مرسته او په انتخاباتو کې د چلولو او درغلي په نتیجه کې د جمهوري ریاست کرسۍ ته رسیدلی ، پر افغانستان د هوايي یرغل د اعلامولو په مهال په خپله وینا کې وویل چې «موږ یو سوله دوسته ملت ی . . . .». درېسې په جنګي چارو کې د امریکا ځانګړی استازی (۱) ښاغلی **توني بلیو** چې په عین حال کې د برتانیې د لومړي وزارت چاری په غاړه لري او د جګړې د اوږلولو لپاره نه ستوي کېدونکې هلی ځلې کوي ، په عمان کې ډېره له انګلیسي وسله والو ځواکونو سره د لیدونکو په وخت کې د **بوش** پورتنی خبره تکرار کړه او ویې ویل «موږ سوله دوسته خلک یو» او ورسره یې زیاته کړه چې تاسو دلته (په عمان کې) له مورني هېواد څخه دفاع کوئ ، خو څرګنده یې نکړه چې له کومه راهیسې عمان هم د برتانیویانو د مورني هېواد په قلمرو کې شامل شوی دی.

**د جنګي تخنیک ازماښت :**

د امریکا د «سوله دوسته ملت» خونړي جنګي ماشین د انګلیسي «سوله دوستو خلکو» د اورنفسه وسله والو ځواکونو په ملګرتوب په افغانستان کې د امریکا نوی جنګي دوکتورین پلی کړ :

په جګړه کې له پرمخ تللي راکټي او هوايي تخنیک څخه په وروستی کچه استفاده کول چې دښمن ته لوی ځاني او مالي تاوان رسوي خو پخپله د امریکایي ځواکونو پزه هم په کې نه ویني کيږي. یعنی د دښمن پر خاوره تر هغه پورې له لوږې ارتفاع څخه بمونه وغورځوي او توغندي پری واوروي تر څو د مقاومت توان له لاسه ورکوي او بیا وروسته ځمکنیو عملیاتو ته لاس وغځوي. مهمه نه ده چې د دښمن هېواد څومره غیر پوځي خلک وژل کيږي او څومره مادي شتمنی یې له منځه ځي ، مهمه دا ده چې امریکا باید د جګړې له ډګره بریالی راوځي.

لکه چې ښکاره ده ، امریکا په دې جګړه کې خپل جنګي تخنیک ښه و آزمایه او په ډیر قسوت او بې مسؤلیتۍ یې د افغانستان په بېلا بېلو ښارونو او کلیو له کورز راکټونو څخه نیولې تر «خوښۍ» او «پټولې» بمونو پورې ، وغورځول او په زرګونو ملکي خلک یې وژول او په دې ډول یې له خپل مخ څخه د «سوله دوستۍ» نقاب لیری کړ.

**قصاب د قاضي په جامه کې :**

تر اوسه چې د دې تروریزمې عملونو او د ناروا جګړې د پایلو په باب د ناپېیلو مؤسسو ، له هغې جملې څخه د امریکا د «نیهامشیر» د پوهنتون

(University of New Hampshire)

له خوا کومې پلټنې شوي ، څرګندوي چې د جګړې په لومړیو دريو میاشتو کې تر **پنځو زرو** زیات **ملکي بې گناه افغانان** وژل شوي دي. په دې ډول ویلای شو چې په نړۍ کې د بشري حقونو اجاره داران پخپله په بشري حقونو تېری کوي او کله یې چې گټې وغواړي له هیڅ ډول انساني ضد جنایت څخه ډډه نه شي کولای.

که د یوګوسلاویا پخوانی جمهور رئیس ښاغلی **میلسویچ** په هغه هېواد کې د ملکي خلکو او جنګي بندیانو د وژل کېدو په گناه د جنګي جنایتکار په حیث د هاګ په نړیواله محکمه کې تر محاکمې لاندې نیول کيږي ، افغانان هم تمه لري چې ښاغلی **بوش** او ښاغلی **بلیو** په افغانستان کې د همدې ډول جرمونو په کولو محاکمه شي. خو لکه چې څرګنده ده د افغانانو دا هیله به تر هغه ترسره نشي ، ترڅو چې په نړۍ کې عدالت د زور تابع وي او قصاب د قاضي پر څوکۍ ناست وي. هغه چلند چې د امریکا او د امریکا د جنګي متحدینو له خوا په افغانستان کې له ملکي خلکو او جنګي بندیانو سره وشو (د مثال په ډول د زرګونو ملکي خلکو وژل او د مزارشریف د «قلعه جنګي» په پېښه کې چې تر **شپږو سوو** زیات جنګي بندیان په کې وژل شول) د درندو بشری ضد او جنګي جنایتونو په ډله کې راځي چې عاملین یې د محاکمې او مجازات وړ دي.

آیا هغه څوک چې تروریزم ته د تروریزم په ژبه **ځواب** وایي، په خپله تروریزم ته دی؟ او آیا هغه څه چې امریکایي ځواکونو او د هغوی متحدینو په افغانستان کې تر سره کړل د **بوش** او **بن لادن** ترمنځ توپیر له منځه نه وي؟

## سیاست در غربت

هادی ابوی

یک قرن میشود که مردم ما در یک مبارزه گسترده سیاسی درگیر شده که عمده ترین هدف آن انهدام نظام قرون وسطایی و برپایی حکومت دموکراتیک است. مؤرخین مبارزات سیاسی صد سال گذشته افغانستان را از دیدگاههای مختلف به چندین مرحله تصنیف بندی کرده و خصوصیات هر مرحله را برمی‌شمارند. البته کارش و پژوهش در این راستا به پایان نرسیده و آخرین حرفها هنوز گفته نشده است. صرف نظر از تصنیف بندی جنبشهای سیاسی کشور به مراحل گوناگون، دو نکته را میتوان به طور مختصر تذکر داد:

**یکی** آنکه سیاست از حلقه های قبیل شول شده سنتی به دایره های وسیعتر و نوتری رخنه میکند، و این پروسه می بود که در سالهای قبیل از استقلال آغاز شده و با گذشتن از فرازها و نشیبها و مواجه شدن به بُنیست‌ها سرانجام در پایان دهه ۶۰ قرن گذشته شتابان شد و در دهه های ۷۰ و ۸۰ میلادی تکمیل گردید. در حال حاضر تمام جامعه افغانی سیاسی شده یعنی سیاست محدود به کدام **دایره خاص** نیست و این خود **مستاد** بزرگی به شمار می آید.

**دو** دیگر اینکه در نتیجه فعل و انفعالات سیاسی ۲۵ سال اخیر که باعث کوچیدن عده قابل ملاحظه ای از دست اندرکاران سیاسی به غربت شد، سیاست نیز برای کوچیدن میگیرد و **سیاست در غربت** رایج میشود. طبیعی است که گروههایی که در داخل از آزادی کردار و گفتار سیاسی برخوردار نباشند، در برون از مرزهای کشور به فعالیت سیاسی میپردازند. حلقه های سیاسی و فرهنگی تشکیل میدهند، نشستها برپا میکنند، اعلامیه، ابلاغیه، روزنامه، مجله و جریه منتشر میکنند و خلاصه میکوشند در بحرانی از هویت، هویت خود را حفظ کنند و تداوم جنبش سیاسی آغاز شده را تأمین کنند.

پیش از مکتب کوتاه بر **سیاست در غربت** نگاه مختصری به **روند سیاسی شدن جامعه افغانی** در ۴۰ سال گذشته می افکنیم. به یاد می آوریم که چگونه در سالهای ۱۳۴۳-۱۳۵۲ زمانی که رژیم پیچ و مهره های قید و بند را سُست کرده ترمین دموکراسی را عنوان میکرد، چه جُنب و جوشی محافل سیاسی را فرا گرفته بود. هرکس «جریانی» میجست تا سر پُرآرزو و دل امیدوار خود را به آن بسپارد. گفتگوها در مورد حوادث روز و نیز بحثها بر سر چگونه می «چه باید کرد» و در یک محفل نه تمام میشد و نه کسی را فاتح میکرد. در چنین آغازی از فصل دیگر که خود رژیم نیز از درون با مشکل مواجه شد. گردانندگان رژیم نیز درباره چه باید کرد توج خود به توفیقی دست نیافتند و در چنین سردرگمی بود که تاریخ به خروج آنها رای داد.

آنانی که میبیدند رژیمی که با تولد شان آغاز شده و آنها را تا چهل ساله گی رسانیده، سقوط کرده است، پیش از پیش به مسایل سیاسی گرایش نشان میدادند. کاملاً به جا بود که فقط چند روزی پس از ورود جمهوری خروان، گروهبندهای سیاسی با مرزبندیها و دریافتهای تازه بی فعالیت خود را پی گرفتند و کشور صحنه پارگیری و تبلیغها و دورهم جمع شدنهای گسترده می شد.

علاقه مندی روزافزون مردم به مسایل سیاسی - هم در ماههای پیش از برپایی نظام جمهوری و هم پس از آن - نشان داد که مردم تا چه حد به تفریق سیاست با زنده گی روزانه واکنش نشان میدهند. حتی بسیاری از افرادی که پیش از آن درک روشنی از سیاست، از گروهبندهای سیاسی، از اصطلاحات خاص آن و از ویژه گیهای اقتدار و طبقات اجتماعی نداشتند، عملاً وارد عرصه سیاست شدند و با مطالعه نشرات گوناگون و کتابهای متنوع، عطش خود را که همچنان خواهند باقی ماند بود، فرومیشاندند.

وقتی که جمهوریخواهان جوان - ولی نهایت سرگردان - به توبه خود در چه باید کرد شان به راهی رفتند که به ترکستان انجامید، یک وضع تازه پدید آمد که به وجود آنان در صحنه سیاسی کشور پایان بخشید. اقدام نظامی در درون دولت - با شایهتهای و البته با تفاوتهایی نسبت به چند سال پیش - نظام دیگری را به وجود آورد که برنامه متفاوتی را در پیش داشت.

هنگامی که موج دستگیریها از جانب «نظام نوین» گسترده شد و فهمانید که اینها کارهای مهمانی شب جمعه نیست و از خود مراحلی آنتیجانی دارد، بار دیگر برخورد مردم با سیاست دگرگون شد. تمام عوامل، منجمله عوامل شخصی، گروههای سیاسی را وارد داشت که جانب احتیاط را از دست ندهند.

نتیجه این وضع پیدایش دو گروه تازه بود:

آنانی که از ترس پیروزی دشمن مرتجع (اپوزیسیون مسلح قهرقرازی) به بلی گویان رژیم تبدیل شدند و آنان که بار سفر بسته و به «هجرت» روی آوردند.

مهاجران بر این گمان بودند که به زودی رژیم دل خواه شان در کابل برپا خواهد شد و آنها با عزت و اعتبار به کشور شان برخواهند گشت. عدم تحقق پیشبینی هایی از این قبیل و نیز پراکندگی پیش از پیش نیروهای سیاسی و اعمال سیاستهای خشن و غیرانسانی رژیمهای پی در پی با مخالفان شان به تدریج زهر یابی و انفعال را در ذهن بسیاری از فعالان سیاسی فروچکاند. در این میان موج بزرگ دیگری از مهاجرت آغاز شد. فعالین سیاسی و دست اندرکاران عرصه سیاست در سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ نیز بار هجرت بستند که اکثریت شان اکنون در حالت سرخورده گی و بی پروایی به سر میبرند.

بی پروایی مسایل در قبال مسایل و گروههای سیاسی حاکی از تاریخ دیدن چشم انداز آینده و یا دور دیدن افق روشنی است که فرد در برابر خود قرار میدهد. بسیاری از آترو سیاست را رها کرده اند و یا میکنند که عملاً نطق آرزوهای دور و دراز خود را در مدت زمان فرض شده ممکن نمی بینند. در حیات ملتها، آنکه که سخنان و شکنجه، جای آزادی را میگیرد، بسیاری از مردم که سیاست را جزو جدایی ناپذیر زنده گی اجتماعی میدانسته اند، عملاً کناره میگیرند! هر یک برای این کناره گیری، توضیحات و توجیهاتی دارد که گاه ظاهر قانع کننده و آراسته می بی نیز دارد. اما عامل اصلی این کناره گیریها و بی پروایی ها، نه در آن توجیهات، بلکه در دریافت مجدد آنان از رابطه زنده گی و سیاست و نامطمئن بودن فضای زنده گی آینده در کشور است. مطمئناً برخوردهای رژیمهای پی در پی که کلاً بر خشونت استوار بوده، تاثرات معین خود را بر این بی پروایی ها گذاشته است.

**اگر ما کشور خود را به فراموشی بسپاریم و حتی خود را از ریشه غیر افغانی و غیر سیاسی قلمداد کنیم، باز هم واقعیت کورما** (که ممکن برای برخی ها واقعیت تلخ شمرده شود) اینست که در هیچ رفتار فرهنگی خود، افغانی و سیاسی هستیم. اگر این واقعیت از دیدگاه خود ما انکار شود، از دیده گان خارجیانی که در کشورهای آنان به سر میبریم، انکار نخواهد شد.

در این حالت باید آگاهانه تلاش ورزید و خود آگاهی خود را نسبت به آنچه در اطراف ما میگذرد، از دست نداد.

رفقا، دوستان،

نشریه آینده مظهر تفکر نوین دموکراتیک است! با استفاده از امکانات و روابط شخصی تان آن را به دست مبارزان داخل کشور برسانید!

سیاست نمیتواند عنصری باشد مستقل از زنده گی فردی و اجتماعی. فعال بودن در عرصه سیاست، تنها بخش اعلامیه، شرکت کردن در این یا آن نشست سیاسی، خرید این یا آن نشریه، فروختن این یا آن کتاب نیست، هر چند که همه اینها باهم و هر کدام نیز به تنهایی در ردیف فعالیت سیاسی قرار میگیرند. نکته اساسی آن است که ما در ذهن خود و در دنیای محدود خود به پیشمانی در نیتیم و بنیادهای فکری خود را مبتنی بر تلاش آگاهانه در جهت ایجاد زنده گی انسانی از لایلهای تاریک غنکبوتی و خاکستر نشینی از دست تعصیب، به این باور باشیم که دوران نا امیدی و ستم ایمنی نیست. ما میتوانیم خود را عضو این یا آن سازمان سیاسی ندانیم، اما نمیتوانیم نسبت به سرنوشت فردای خود که آن نیز از دوران تحولات سیاسی در یک جامعه میگذرد، بی پروا باشیم. در جامعه ما و خارج از آن نیروهای سیاسی متفاوتی وجود دارند که میتوانند در جهت تکامل ساختار سیاسی و اجتماعی کشور کارهایی را انجام دهند. بر این نیروها چشم های خود را نبندیم. اگر بی پروا بدانیم، آنگاه در برابر واقعیتهای تاریخ غافلگیر خواهیم شد.

محمد انور پویان

از هالند

## مسأله اردوی ملی و اردوی غیر سیاسی

جریده «آینده» بازتاب دهنده اندیشه ها، عقاید و آرمانهای مترقی و پیشرونده و شاخه روینده تکامل فکری و معنوی آن بخش از نیروهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور است که خدمت صادقانه به وطن و مردم زحمتکش را هدف خود قرار داده اند. ارایه مضامین علمی و تحلیل نقاد از خصوصیات اجتماعی و تاریخی کشور و جهان توسط اندیشه وران و صاحب نظران باریک بین گواه این امر است که سیر پیوندها نهضت فکری کشور در تفریق با فرهنگ جهانی، توانمندی برداشت و درک عمیق قضایا را در پرتو تمدن معاصر و تجارب و اندوخته های علمی و انقلابی دارد و میتواند آینده تابناک و درخشانی را نوید دهد.

نگارنده به حیث یک افسر سابقه دار اردوی کشور، در تداوم هتین پنداشت، یکی از مسایل جدی نوسازی سیاسی-نظامی کشور را مورد بررسی اجمالی قرار میدهد.

در این اواخر، با حل سیاسی مسأله افغانستان و تشکیل دولت و اداره مؤقت، احیای اردوی ملی یا اردوی «غیر سیاسی» با تحلیلات، تفسیرات و تعبیرات گوناگون و مختلف در مطبوعات و رسانه های گروهی جهان بازتاب دلگرم کننده بی داشته است.

اردوی افغانستان با تکامل تدریجی خود در دوره های مختلف تاریخ کشور به مثابه جزء جدایی ناپذیر از سه بخش عمده قوای مسلح - یعنی اردو، پولیس و قوای امنیتی - عرض اندام نموده است. قوای مسلح همیشه در طول تاریخ به حیث وسیله اعمال قهر به دست دولتهایی بوده است که نگهدار و ممثل طبقات فرادست بوده اند. خصلت، ماهیت و محتوای دولت تعیین کننده ساختار و ترکیب نظامی و سیاسی قوای مسلح میباشد.

هرگاه دولت، ملی، فراگیر و با قاعده وسیع باشد یعنی در ترکیب آن تمام نیروها، احزاب و سازمانهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به صورت گسترده و همه جانبه سهم فعال داشته باشند، قوای مسلح چنین یک دولت فراگیر میتوانند از لحاظ ترکیب اجتماعی، سیاسی و ساختار نظامی خود مظهر اعمال اراده اکثریت قاطع جامعه و مردم باشند. در این صورت حفظ حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور ضمانت حقوقی، قانونی و اجرایی کسب میکنند.

برعکس هرگاه دولت تک حزبی، توتالیتر و انحصاری باشد یعنی سهم و اشتراک وسیع جامعه در آن وجود نداشته باشد، در آن صورت قوای مسلح (اردو، پولیس و قوای امنیتی) ناگزیر در ضحیت با منافع ملی و اجتماعی جامعه تربیت و سوق میشود. همچو قوای مسلح (اردو، پولیس و قوای امنیتی) هرگز نمیتوانند حافظ منافع ملی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و اقتصادی و تأمین کننده دموکراسی کشور باشد. این نیرو با قوت نظامی و سیاسی همیشه در دست دولت یکم تاز قرار میباشند و در هنگامی که سرکوب اراده، خواسته و مطالبات دایم التزاید مردم مطرح بحث باشد، این نیروی قهر و جبر برضد مردم و جامعه به شکل بیرحمانه استعمال میشود.

از نگاه خصلت طبقاتی، قوای مسلح (اردو، پولیس و قوای امنیتی) نمیتوانند غیر سیاسی، ماورأ، فارغ و جدا از جامعه و مردم وجود داشته باشند. تشکیل و ترکیب قوای مسلح مربوط به ماهیت و خصلت دولتها است که در فوق توضیح شد. سیستم کادری، فرماندانی، جنرالی، افسری، خورد ضابطی، پرسونل و افراد قوای مسلح در یک ساختار نظامی طی یک پروسه طولانی در نتیجه تعلیم و تربیت نظامی به وجود می آید و اصول سوق و اداره آن توسط دولتی که از لحاظ سیاسی مسلط است، دگرگون گردیده و به نفع آن تغییر داده میشود.

غیر سیاسی بودن قوای مسلح در بُعد غیر حزبی بودن افسران آن مطرح است، رونه قوای مسلح از نگاه ماهیت خود در خدمت احزاب حاکم قرار دارند. نیروی رهبری کننده و سوق و اداره کننده که عبارت از فرمانداتان، جنرالان و افسران بلند رتبه نظامی و سیاسی اند، در خدمت آن سیستم قرار میگیرند که از لحاظ ماهیت، خصلت و محتوای اجتماعی و سیاسی در جامعه حاکم و مسلط باشد.

در این مرحله حساس تاریخ کشور باید دولت و قوت سیاسی را تدارک دید که در خدمت اکثریت قاطع مردم قرار داشته باشد و در آن همه نیروهای ملی، دموکرات، تحول طلب و مترقی و نماینده های سیاسی آنها اشتراک و سهم فعال داشته باشند.

تنها چنین دولتی میتواند قوای مسلحی (اردو، پولیس و قوای امنیتی) را تشکیل دهد که یقیناً ملی، مردمی و حافظ منافع اکثریت مردم باشد که در آن هیچ توطئه، کودتا و اعمال اراده افراد یا حزب سیاسی دخیل نباشد. با تثبیت، تحکیم و گسترش چنین اردوی مردمی میتوان به خواست های مادی و معنوی جامعه پاسخ مثبت داد.

گزارش از محفل گفت و شنود

بی بی فروشته با فرزندان و نواده هایش

موضوع گفت و شنود :

## وظیفه عاجل ما چیست ؟

### ایجاد بلوک دموکراتیک - میهنی یا احیای ح. د. خ. ا. ؟

گزارشگران : زمری و سنگیالی

انداخته شده است.

**گلالی :** خاله جان ، شما درست میگویید ، اما هم من و هم **خالد** در فهمیدن دقیق بسیاری از نوشته های نشریه «آینده» مشکلات داریم. در افغانستان تا صنف ۱۰ به مکتب رفته بودیم ، اما در اینجا درسهای ما به زبان خارجی است و در سالهای مهاجرت سطح درک ما از زبانهای افغانستان ارتقا نکرده است. یک روز نشریه را گرفته پیش **کاکا رفیق** ، کاکای **خالد** رفتیم و خواهش کردیم که یک مطلب را همراهی ما بخواند و چیزهایی را که ما نمی فهمیم ، برای ما توضیح بدهد. **کاکا رفیق** یک مقاله را تا آخر خوانده بود که بی حوصله شد و گفت : «این چی است؟ برای من شماره های «خلق» و «پرچم» را بیاورید که بخوانم و برای تان توضیح بدهم.»

راستی که خواندن نشریه برایش دلگیر کننده بود. خدا یار جانم ، **کاکا رفیق** یک زره کهنه فکر است. همان روز به نظرم پیشانی اش گرم بود. گمان میکنم که مریض بود و یک اندازه تب داشت.

**خالد** از جایب برخاست و با مهربانی به حاضرین چای پیشنهاد کرد و به پیاله های حصار چای ریخت. سپس در محفل برای چند ثانیه سکوت مطلق حکمفرما گردید و همه چشمها متوجه بی بی فروشته شد.

**بی بی فروشته :** موضوعی را که شما انتخاب کرده اید ، واقعاً یکی از مسایل مبهم است که دریافت پاسخ منطقی برای

آن سمت کلی فعالیت نیروهای دگرگون ساز کشور را در مفاعل کنونی تعیین خواهد کرد. سؤالی را که مطرح ساختید ، با از سرگیری مبارزه دادخواهان و دموکراتیک پیوند دارد.

در آغاز باید معیار یا ملاک قضاوت خود را مشخص بسازیم. یعنی هر چیزی که میگوییم و هر دلیلی را که می آوریم ، باید با معیار قضاوت ما مطابقت داشته باشد. زرگرها برای فرق گذاشتن میان طلا و فلزات دیگر ، از سنگ محک استفاده میکنند ؛ فلز مورد مطالعه را به سنگ محک میزنند و معلوم میکنند که آن فلز زر است یا مس است. بنابراین پیشنهاد میکنم که لفظاً بگویید که کدام یکی از این معیارها را اساس قرار دهیم :

- منافع انسان زحمتکش افغانستان ،
- رعایت خاطر دوستان و سابقه داران یکی از جناحهای جنبش چپ افغانستان ،
- برآورد ساختن آزمندیها و جاه طلبی های برخی از اشخاص.

همه گی گفتند که معیار قضاوت باید منافع انسان زحمتکش باشد.

**بی بی فروشته :** در این صورت باید بحث خود را تنها به حد.خ.ا. محدود نسازیم ، زیرا این حزب یگانه سازمان سیاسی کشور ما نبود که برای دفاع از منافع انسان زحمتکش در افغانستان مبارزه کرده است.

سپس **بی بی فروشته** ، در جریان یک صحبت مفصل ، مبارزات تمام سازمانهای سیاسی کشور که از میزان ۱۳۴۳ (اکتوبر ۱۹۶۴) تا ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۸) در عرصه سیاسی افغانستان فعالیت داشتند ، منجمده از جریان «دموکراسی نوین» ، «جریان دموکراسی خلق» (هرود جناح آن) یاد کرد که بعدها به احزاب سیاسی میل شدند و بالتدریج نشریه های «شعله جاوید» ، «خلق» و «پرچم» را به نشر میرسانیدند. نقش تمام سازمانهای چپ را در دفاع از منافع انسان زحمتکش ، خدمات و اشتباهات هر یک را بدون تعصب و پیشداوری برشمرد ، از وابسته گیهای ایدئولوژیک هرکدام از این احزاب و جریانها به پیکن و ماسکو ، جایگاه رهبران

هریک از سازمانها در تاریخ جنبش چپ کشور و همچنان از جهات مثبت و منفی آنها در مبارزه سیاسی یاد آوری منصفانه کرد و روی این موضوع تأکید ورزید که صرف نظر از ادامه در ص ۶

من چندی پیش یک اعلامیه دو صفحه یی را دریافت کردم که در بخش آخر آن چنین نوشته شده است :

«پیشچیده گی و وخامت اوضاع کنونی و سرتوشت مصیبت بار و غم انگیز مردم افغانستان حکم میکند تا تمام روشنفکران و شخصیتهای ملی و اجتماعی ، نیروها و حلقات سیاسی با کنار گذاشتن اختلافات سیاسی و تعصبات قومی ، مذهبی ، مسقوی ، زبانی و غرور و خودخواهی ، با رجحان دادن منافع و مصالح ملی در یک نهضت فراگیر و سراسری میهنی برای نجات وطن و مردم متشکل گردند. چنین تشکلی یک ضرورت مبرم و حیاتی لحظه کنونی است تا رنجهای بیکران مردم ما پایان یابد ، صلح و ثبات ، دموکراسی ، آزادی و عدالت اجتماعی در کشور عزیز ما افغانستان برقرار گردد.»

ناگفته نماند که در پایان این اعلامیه که بدون تاریخ میباشد ، نام کدام سازمان یا اشخاص آورده نشده ، آدرسی در آن تذکر نرفته و صرف نوشته شده است :

«بخشی از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) در خارج کشور».

**شبنم :** اول یک پرسش دارم که این اعلامیه با **شبنامه** چه تفاوت دارد که در شرایط اختناق از آن استفاده میشود؟

دیگر اینکه این اعلامیه در اروپا پخش شده است. و باید گفته شود که این یگانه گروه نیست. در خارج از کشور گروهکهای زیادی وجود دارند ، شاید ده-پانزده گروه ، که هرکدام شان به نمایندگی از اعضای سابق و رهبری سابق حد.خ.ا. (حزب وطن) حرف میزنند ، اعلامیه صادر میکنند و ادعای میراث آن سازمان را دارند. میتوان چنین حدس زد که در داخل کشور نیز چندین گروهک وجود داشته باشد که خودها را به نام «حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) در داخل کشور» معرفی کنند.

**گنیشکا :** حالا که چنین است ، به نظر من باید اول به این سوال پاسخ داده شود که آیا حد.خ.ا. (حزب وطن) وجود دارد یا خیر؟ اگر وجود داشته باشد ، سوال احیای آن خود به خود منتفی میشود و اگر فروپاشیده و از بین رفته باشد ، چه وقت فروپاشیده است؟ آن وقت میتوان راجع به این همه «گش و گیر» و ادعای میراث حرف زد. در این باره نیز باید بحث کرد که آیا در سازمانهای سیاسی مترقی موضوع تعیین **ولیعهد** ، رهبری میراثی و غیره مطرح است یا خیر؟

**ایمل :** من همین قدر میدانم که تا وقتی که یک نفر زنده باشد ، میراث وی تقسیم نمیشود. پس زمانی که از میراث حزب یا سازمان حرف زدیم میشود ، معلوم است که آن حزب به خاک سپرده شده است.

گفت و شنود و تبادل نظر مقدماتی برای مدت پانزده دقیقه ادامه داشت. سرانجام **زرغونه** موضوع بحث را چنین پیشنهاد کرد :

**وظیفه عاجل ما چیست ؟**  
**ایجاد بلوک دموکراتیک-میهنی یا احیای ح. د. خ. ا. ؟**  
شرکت کننده گان محفل با این موضوع موافق کردند و رشته سخن را به **بی بی فروشته** دادند.

**بی بی فروشته** که در جریان گفت و شنود مقدماتی مصروف یادداشت کردن برخی مطالب بود ، سر خود را بلند کرد ، موهای سپیدش را به کنار زد ، قلمش را روی میز گذاشت و میخواست حرف خود را آغاز کند که **سیاوش** از **کاکا رفیق** پرسید :

شما دفعه گذشته وعده داده بودید که کلکسیونهای شماره های ۱ تا ۹ نشریه «آینده» را برای دوستان بیاورید. آورده اید یا خیر؟

**کاکا رفیق** یک بسته نشریه را از بکس کشیده روی میز گذاشت و گفت :

این شما و این هم شماره های نشریه «آینده»!  
**سیاوش** از جایب برخاست و کلکسیونها را تقسیم کرد.  
**شبیغه :** من به نشریه «آینده» اشتراک دارم و تمام شماره های آن را خوانده ام. اگر اشتباه نکنم ، روی موضوع بحث امروزی ما در لابلای نوشته های این نشریه زیاد روشنی

**فروشته خانم** که دارای فرزندان و نواده های متعدد میباشد ، یک زن دانشمند افغان است که از بد حادثه مهاجر شده و در یکی از کشورهای اروپا به سر میبرد. **فروشته خانم** با افغانهای مهاجر ، منجمله فرزندان و نواده هایش ، روابط نزدیک دارد که به مناسبتهای گوناگون دور او جمع میشوند و هنگام صرف چای سوالها و نگرانیهای شان را در رابطه با مسایل گوناگون آینده کشور مطرح میسازند. گفت و شنودها در محفل **فروشته خانم** که بسیار جالب و آموزنده میباشد ، درگذشته شکل منظم نداشتند ، اما در همین اواخر بنا به پیشنهاد برخی از فرزندان ، نواده هایش و دیگر هموطنان ما قرار بر این شده است تا موضوعات گوناگون به طور منظم در محفل های چای مطرح شوند و روی آنها بحث صورت گیرد. اهمیت مسایل و شیوه پرداخت **فروشته خانم** و دیگر شرکت کننده گان محفل برای دریافت پاسخها و راه های حل به مسایل مطروحه ما را علاقمند ساخت تا گزارشتی را از جریان این محافل تهیه کرده و عمدتاً به منظور **آگاهی بیشتر نسل جوان افغان** به نشر برسانیم. این موضوع را با **فروشته خانم** مطرح ساختیم و ضمن درخواست اجازه در باره نشر گزارشات پرسیدیم که آیا خواننده گان «آینده» میتوانند برخی مسایل را برای بررسی در محافل چای مطرح سازند؟ **فروشته خانم** که همه گی او را به نام **بی بی فروشته** خطاب میکنند ، با پیشانی باز به درخواست ما لبیک گفتند.

اینک نخستین گزارش خدمت خواننده گان نشریه «آینده» ، به خصوص افغانان جوان ، تقدیم میشود. خواهش ما از

خواننده گان این است تا سوالها و نگرانیهای شان را در رابطه با مسایل آینده کشور طی نامه ها به اداره نشریه بفرستند تا جهت بررسی در محافل گفت و شنود **بی بی فروشته** مطرح شوند.

**بی بی فروشته :** هموطنان عزیز ، به محفل امروز خوش آمدید! چه فکر میکنید ، امروز روی کدام موضوع گفت و شنود داشته باشیم؟

**روفا :** مدتی است که یک سوال بسیار مهم ذهن ما را مشغول ساخته است. در اعلامیه «نهضت آینده افغانستان» که به تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ در شماره نهم «آینده» نشر شد ، وظیفه عاجل نیروهای مترقی چنین مطرح میشود : فرصت اتحاد و وحدت نیروها و سازمانهای پراکنده چپ فرا رسیده است. علی الرغم برخی اختلافهای اندیشه یی و سازمانی میتوان به یک پلاتفرم واحد دست یافت. باید برای ایجاد **بلوک دموکراتیک-میهنی** کار کرد.

در حالی که برخی دیگر از عناصر مترقی (برخی از اعضا و فعالین سابق حد.خ.ا.) از چند سال به این طرف بارها موضوع احیای حد.خ.ا. (حزب وطن) را مطرح کرده اند.

**پروگاش :** در ماه مارچ سال ۲۰۰۱ در هالند جلسه یی به منظور احیای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) دایر گردید و ناکام شد ، چنانچه در شماره ۶ «آینده» گزارشی در این مورد به نشر رسیده است.

**موسکا :** یک نمونه تازه از من مثال می آورم. چندی پیش (۱۹ نومبر سال ۲۰۰۱) یکی از سابقه داران حد.خ.ا. که اکنون در سوئیس اقامت دارد ، طی نامه یی طرخی را برای احیای فعالیت «حزب وطن» به اعضای سابق رهبری و برخی فعالین حزب سابق ارسال داشته است.

**کاکا ظریف :** این نکته نیز ناگفته نماند که در حال حاضر یک تشکل وجود دارد که در رأس آن آقای **عیسی جسور** قرار گرفته است. این تشکل نیز خود را به نام «حزب وطن» یاد میکند. به گمانم که بالای نام «حزب وطن» ، با معذرت ، نوعی «گش و گیر» شروع شده است.

در این اثنا **شیرین آف** آب معدنی مینوشید. با شنیدن آخرین حرفهای **کاکا ظریف** او را خنده گرفت که در نتیجه آب به ریه هایش داخل شد و او را شرفه گرفت. پس از ختم سرفه ، **شیرین آف** خنده مزه داری کرد و گفت :

به ادامه ص ۵

خصوصیات برآزنده مثبت و همچنان ضعفها و نواقص رهبران و کادر رهبری تمام جریانات و سازمانهای چپ افغانی، باید نقش **ارزنده صوف این احزاب و سازمانها را فراموش نکرد** که در شرایط کمبود و اغلباً نبود **دموکراسی درون سازمانی**، اکثریت مطلق آنها با ایمان و سر سپرده گی کم نظیر تصامیم درست یا نادرست رهبری را اجرا میکردند.

**بگفتا:** مهمترین اشتباهی که در این مرحله از جانب سازمانهای چپ افغانستان رخ داد، چه بود؟

**بی بی فرشته:** اشتباهات زیاد بود، در همه سازمانها. اما مهمترین اشتباه، که به موضوع بحث امروزی ما رابطه مستقیم دارد، همانا کمبود کوششها و تلاشهای همه جانبه و پیگیر از جانب رهبران و کادر رهبری این سازمانها در جهت ایجاد **جبهه وسیع نیروهای مترقی** بود، آنهم در حالتی که ایجاد چنین جبهه به وضاحت کامل در مراصنامه یا برنامه عمل هر یک از آن سازمانها درج شده بود. اگر سازمانهای مترقی کشور کمتر در جهت تخریب یکدیگر و بیشتر در جهت همکاری با همدیگر و ایجاد جبهه فعالیت میکردند، **آنگاه میتوانستند به شکل موثر تر از منافع انسان زحمتکش دفاع کنند**. به یقین که وابسته گی ایدئولوژیک مهمترین بخشهای جنبش چپ افغانی به پیکر و ماسکو یکی از عمده ترین عوامل بازدارنده برای ایجاد چنین جبهه بود.

**گل مکی:** چرا وحدت میان دو جناح ح.د.خ. در سال ۱۳۵۶ نتوانست زمینه ساز ایجاد جبهه گسترده نیروهای مترقی کشور شود؟

**بی بی فرشته:** چند نکته را باید تذکر داد. اول اینکه نزدیکی و وحدت صوری دو جناح ح.د.خ. که زیر فشار شدید ماسکو صورت گرفت، منجر به وحدت عام و تام یا وحدت ارگانیک این دو سازمان نشد؛ تشکیلات هر دو جناح در قوای مسلح از همدیگر پنهان نگهداشته شدند؛ اعضای هر دو جناح - در همه سطوح - قبل از جلسات و هم بعد از جلسات حزب به اصطلاح «واحد»، جلسات جداگانه جناح مربوطه را دایر میکردند و تصامیم همین جلسات جناحی را در عمل پیاده میکردند، نه تصامیم جلسات «حزب واحد» را! مسلم است که سیستم عمودی پیوند با رهبریهای باوط در همه سطوح در هر دو جناح حفظ شده بود. این وضع باعث دلسردی و تجرید شماری از مبارزان صف میگردد که تدویر جلسات جناحی را انتقاد میکردند.

**صدیق:** به تأیید حرف شما باید بگویم که من در آن وقت در جناح «پرچم» بودم و همین مسأله موجب دلسردی و تجرید شد.

**جمیل:** و من در جناح «خلق» به عین سرنوشت مواجه شدم.

**بی بی فرشته:** و دوم اینکه در مورد جبهه باید گفت که جبهه مشکل میشود از اتحاد چندین سازمان به خاطر رسیدن به برخی از اهداف مشترک در یک مرحله مشخص؛ **سازمانها با حفظ هویت مستقل خود، با حفظ برنامه، اساسنامه و تشکیلات مستقل خود - از سطح رهبری تا سطح سازمانهای اولیه - بعد از توافق روی یک پلتفرم مشترک و عقد یک موافقتنامه در باره انجام دادن وظایف مشخص در یک جبهه شامل میشوند**. پس وحدت صوری دو سازمان «خلق» و «پرچم» در سال ۱۳۵۶ نه وحدت و سازمان بود و نه آغازی برای تشکیل جبهه. پسان تر درباره ایجاد جبهه یا بلوک صحبت خواهیم کرد. **اما ببینیم در ثور ۱۳۵۷ چه شد؟**

جریان حوادث کشور از ۷ ثور ۱۳۵۷ (ثور اول) تا ۷ ثور ۱۳۷۱ (ثور دوم) ازدیدگاههای گوناگون توسط نویسنده گان و محققین افغان و خارجی مورد بررسی قرار گرفته است. بررسی تمام جوانب حوادث این دوره در بحث امروزی برای ما میسر نیست. و اما به سوال **گیشگا** باید پاسخ داد که ح.د.خ. چه وقت پایان یافت؟

حزب ح.د.خ. که در بدو پیدایش یک سازمان سیاسی بود، با نفوذ در نیروهای مسلح کشور آهسته آهسته به یک سازمان سیاسی-نظامی مبدل شد و بعد از احراز قدرت دولتی در ثور ۱۳۵۷ در دولت مستحیل گردید. چیزی که از ثور ۱۳۵۷ تا ثور ۱۳۷۱ وجود داشت، یک حزب سیاسی نه، بلکه یک «حزب-دولت» بود که با گسترش اپوزیسیون نظامی-تروریستی و مداخله خارجی - عمدتاً از جانب دو ابر قدرت دوگدر در جنگ سرد - هرچه بیشتر خصلت نظامی و پولیسی به خود میگرفت. «حزب-دولت» با فروپاشی قدرت دولتی در ثور ۱۳۷۱ از هم فروپاشید.

**کاوه:** ح.د.خ. در دومین کنگره خود در سرطان ۱۳۶۹ - که ۲۵ سال بعد از کنگره اول دایر شد - نام خود را به «حزب وطن» تغییر داد. یعنی اگر تصامیم آن کنگره پذیرفته شوند، میتوان گفت که «حزب-دولت» در این کنگره نام رسمی خود را تغییر داد. به بیان دیگر «حزب وطن» نیز که از لحاظ ماهیت خود نه یک سازمان صرفاً سیاسی، بلکه سیاسی-دولتی یعنی

«حزب-دولت» بود، بعد از ثور ۱۳۷۱ فروپاشید.

**جمیل:** پس یک بخش موضوع حل شد، یعنی واضح گردید که ح.د.خ. (حزب وطن) از هم فروپاشیده است. حالا بیایید به بخش دیگر موضوع یعنی به امکان احیای آن و معتقدت این کار بپردازیم و پیش از اینکه بحث کنیم، من میگویم که احیای ح.د.خ. (حزب وطن) ممکن نیست و اگر ممکن هم باشد، یک کار عاقلانه نیست!

**کاکا طریف:** «خیال است و محال است و جنون!»

**گلالی:** کاکا جان، من اعتراض میکنم. شوخی و بذله گویی شما را خوش دارم، اما موضوع بحث ما یک موضوع بسیار جدی است!

**رونا:** و حالا اگر اجازه باشد، چند دقیقه تفریح اعلان میکنیم و بعد از تفریح بحث خود را ادامه میدهیم.

بعد از ختم تفریح، همه گی دوباره به جاهای شان برگشتند و **رونا** از **فرشته خانم** خواست کرد تا دوباره رشته سخن را به دست گیرد.

**بی بی فرشته:** قبل از ادامه بحث این پرسش را تکرار میکنم که معیار و ملاک قضاوت ما چیست؟

همه گی پاسخ دادند: **دفاع از منافع انسان زحمتکش.**

**بی بی فرشته:** بحث امروزی به از سرگیری مبارزه دادخواهانه و دموکراتیک در شرایط نرین ملی و بین المللی ارتباط دارد و حالا باید به این سوال پاسخ داد که احیای ح.د.خ. (حزب وطن) ممکن است، یا خیر؟ و اگر ممکن باشد، آیا سازمانها احیا شده خواهد توانست از منافع انسان زحمتکش دفاع کند یا این که تنها و تنها مصروف دفاع از **اشتباهات گذشته** آن حزب خواهد شد؟

**خوشحال:** بعد از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ شرایط ملی و بین المللی به سود صلح در افغانستان و به سود از سرگیری مبارزه دادخواهانه تغییر کرده است.

رودا به: امریکا در چهارچوب سیاست شوروی ستیزی و جلوگیری از گسترش جنبشهای ملی دموکراتیک ضدامپریالیستی، تروریزم اسلامی را تقویه میکرد و در جریان «جنگ سرد» تمام کشورهای تازه به استقلال رسیده اسلامی را به مرض بنیادگرایی و تروریزم اسلامی مبتلا ساخت و اکنون که متوجه اشتباه خود شده و میخواهد در چهارچوب یک ایئتلاف ضد تروریزم، اسلامیزم را شکست بدهد، بسیار به عجله و ناسنجیده عمل میکند.

**سهراب:** برای امریکا «جنگ سرد» بود که با **خونسردی** توسط سی. آی. ای. گروههای داخلی - تنظیمهای به اصطلاح جهادی - و اسلامیتهای خارجی مانند **اسامه بن لادن** و **امثالهم** را تربیه تروریستی میداد، آنها را با بمبهای به ظاهر **سود** پلاستیکی مجهز میساخت که مکاتب و کودکتانها، منازل رهایشی و ادارت عام المنفعه را در افغانستان منجر بسازند. شراره و داغی خانمانسوز این جنگ را مردم افغانستان همیشه احساس کرده اند.

**مگیز:** کاکا جان، من همیشه فکر میکردم که خودت بسیار ضدامریکایی هستی و همین گپها و گپهای دیگر را در مورد مجاهدین و طالبان و گناه امریکا را در به وجود آوردن و تقویه آنها باور نمیکردم. اکنون همین حقایق را بسیار به تفصیل از تلویزیون های امریکایی و اروپایی به تکرار میشنوم. حالا فهمیدم که خودت ضدامریکایی نبودی و نیستی، بلکه تو حقیقتاً را میگوئی. حتمی نیست که هرکس که حقیقتاً را بگوید، ضد امریکایی باشد. چند روز پیش یک نویسنده زبردست آلمانی به نام **گوئتر گرواس** که جایزه نوبل گرفته است، در یک مصاحبه تلویزیونی گفت که ما اروپایی ها باید یاد بگیریم که از سیاست امریکا انتقاد کنیم و امریکایی ها باید عادت کنند که نظریات انتقادی را بشنوند.

**رونا:** فکر میکنم از اصل موضوع خارج میشویم. بیایید حرفهای **بی بی جان** را بشنویم.

**بی بی فرشته:** شرایط و اوضاع کنونی افغانستان و جهان به تحلیل مفصل نیاز ندارد، زیرا شما همه گی به دقت وقایع کشور و جهان را از طریق رسانه های گروهی تعقیب کرده اید. یکی از خصوصیات وضع کنونی اینست که تمام اعضای

دایمی شورای امنیت سازمان ملل متحد، همه کشورهای جامعه اروپا، سازمانهای بین المللی غیرحکومتی امداد رسانی و سازمانهای دفاع از حقوق بشر، همه و همه، به این نتیجه رسیده اند که اشتباهات گذشته قدرتهای بزرگ و به خصوص امریکا را در افغانستان تلافی کنند و در جهت رهایی مردم ستمدیده افغانستان از چنگال اسلامیزم، تروریزم اسلامی، جنگ داخلی، فقر، بیسوادی، ویرانی و دهها مصیبت دیگر، هر یک به اندازه توان شان یاری رسانند.

**شهرزاد:** بین امریکا و متبانی جهان نوعی تقسیم وظایف صورت گرفته است: در **مرحله اول**، پیشبرده عملیات نظامی، لغویم تمام بقایای تاسیسات ملکی و صنعتی کشور ما و تعیین زمامداران جدید افغانستان به عهده امریکا و انگلستان

است، در حالی که ترمیم تاسیسات و ارایه کمکها برای آباد کردن به عهده اروپاییان و دیگران در **مرحله دوم**، امریکا و انگلستان منافع اقتصادی و نظامی خود را در منطقه با استفاده از افغانستان به مشابه نخته خیز دنیل خواهند کرد و متبانی کشور ها را به حاشیه خواهند راند.

**بی بی فرشته:** در هرصورت افغانستان راهی ندارد به جز اینکه به سوی دولت سیکولر و دولت مبتنی بر قانون، تعقیب قوای ثلاثه دولتی اعم از قوه مقننه (یعنی پارلمان)، قوه قضاییه و قوه اجرائیه (یعنی حکومت) برود. صلح پایدار نیز بدون ایجاد، نوسازی و تقویه همه جنبه جامعه مدنی مبرر نیست.

در شرایط جدید کنونی و شرایطی که در چند ماه و چند سال نزدیک در افغانستان به وجود خواهند آمد، سهمگیری تمام روشنفکران و به خصوص روشنفکران مترقی در امر بازسازی کشور و سرو دادن جامعه به شاخهات ترقی به دو نوع سهمگیری خلاصه میشود: **سهمگیری انفرادی و دسته جمعی**. کدام یک را شما میخواهید؟

**پریسا:** سهمگیری انفرادی وابسته به هر فرد است که مسلماً تمام عناصر و نظیرست به اندازه قدر و توان و امکانات خود در این زمینه سهم خواهند گرفت. ولی من در فاکولته در مضمون علوم اجتماعی آمورخته ام که موثرترین شیوه اثر گذاری بر اوضاع اجتماعی-سیاسی همانا سهمگیری دسته جمعی است، زیرا از تجمع اراده افراد در یک سازمان اجتماعی-سیاسی است که **اراده جمعی** به وجود می آید. اگر یک سازمان سیاسی طور مثال ۵ هزار عضو داشته باشد، اثر گذاری **اراده جمعی** این سازمان بر وقایع و ستمدنی جامعه دهها مرتبه موثر تر از سهمگیری ۵ هزار روشنفکر منفرد و سازمان نیافته است. قوت یک سازمان ۵ هزار نفری برابر تر نیروی ۵۰ تا ۲۰۰ هزار فرد بی ارتباط و پراکنده میباشد.

**کاوه:** و اگر چندین سازمان مستقل با حفظ اهداف مرامی مستقل و همچنان با حفظ تشکیلات سازمانی و رهبری مستقل خود روی یک پلتفرم مشترک - برای انجام وظایف یک مرحله مشخص - به توافق اصولی برسند و یک بلوک یا یک جبهه را تشکیل کنند و فرض میکنیم که اعضای مجموعی این سازمانها طور مثال به ۱۵ هزار نفر برسد، اثرگذاری عملی مشترک این جبهه برابر خواهد بود به اثر گذاری **اراده انفرادی چندین صد هزار مبارز منفرد**. بدین ترتیب جبهه به شکل بسیار موثر از منافع انسان زحمتکش دفاع خواهد کرد.

**بی بی فرشته:** نام خدا، دیده میشود که برخی نماینده گان نسل جوان روشنفکران کشور به آن سطح پخته گی رسیده اند که ترویج آن از نسل میان سال برده میشود. بیایید این سوال را دنبال کنیم که اگر احیای ح.د.خ. (حزب وطن) ممکن باشد، آیا این حزب احیا شده میتواند به تنهایی به نفع زحمتکشان برزمد یا خیر؟ و اگر بخواهد در یک جبهه مبارزه کند، آیا میتواند مورد پذیرش دیگر اشتراک کننده گان جبهه باشد؟

**فرواد:** فرض کنیم که یک معجزه صورت گیرد و یک گروه از افراد - که به یقین تعداد شان زیاد نخواهد بود - بتوانند ح.د.خ. (حزب وطن) را به شیوه بی احیا کنند که دموکراتیک نمیتواند باشد و هم نمیتواند مشروعیت داشته باشد، آیا این حزب به اصطلاح احیا شده با داشتن نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) خواهد توانست مصدر خدمت برای مردم شود؟

**گلالی:** هر افغان که عضو ح.د.خ. نبود و اکثریت آنهاهی که در این سازمان عضویت داشتند، به مجرد شنیدن نام ح.د.خ. (حزب وطن) به طور ناخودآگاه این چیزها به ذهن شان خطور میکند: مبارزه مخفی یا نیمه مخفی، سرکوب دموکراسی درون حزبی به بهانه شرایط نیمه مخفی، استفاده از خشونت به حیث «وسیله سیاسی»، انحصار قدرت دولتی و تحمیل سیستم حزبی یعنی دیکتاتوری، تحمیل رفورمهای اجتماعی به شکل ناسنجیده، سرکوب دموکراسی درون حزبی در زمان حاکم بودن و حتی زندانی ساختن اعضای خود حزب، تغییر رهبران حزبی-دولتی به شکل کودتاها، فرسکسین بازبها، ست پرستیها و سرانجام نقض فیصله های رهبری در باره پلان صلح ملل متحد و سپردن قدرت به جنگ سالاران تنظیمی و منطوقی.

**بگفتا:** اگر این حزب با همین نام احیا شود، از جانب تمام نیروهای سیاسی مورد نکوهش و سرزنش قرار میگردد. اشتباهات تمام نیروهای سیاسی کشور و مداخلات تمام کشورهای خارجی فراموش خواهد شد و چنین تبلیغ خواهد شد که یگانه عامل بدبختی و جنگ در افغانستان همین ح.د.خ. بوده است. **جوانان هوشیار** هیچگونه علاقمندی به عضویت در این سازمان نخواهند داشت. بیچاره **اعضای میانه سال و سالخورده** این سازمان به اصطلاح «دوباره زنده شد» مجبور میگردد که از فعالیت گذشته حزب دفاع کنند و اعضای این حزب روز به روز **سالخورده** تر خواهند شد. همه در گذشته غرق بقیه در ص ۷

به ادامه ص ۶

میشوند و منافع انسان زحمتکش و دفاع از آن به یاد فراموشی سپرده میشود. هیچ سازمانی با این حزب همکاری نمیکند و این حزب نمیتواند در هیچ نوع جبهه راه داشته باشد. **نوگس:** پس **کاگا ظریف** درست میگوید که «خیال است و محال است و جنون!». یعنی اشخاص محترمی که میخواهند این حزب را احیا کنند، آرزو دارند در رهبری یک سازمان نظامی-سیاسی ۱۰۰ هزار نفری قرار گیرند که این یک **خواب** و یک **خیال** است؛ در حالی که چنین کاری ممکن نیست، یعنی محال است و اگر هم بتوانند گروه کوچکی را فریب داده و چیزی شبیه به سازمان به نام حدیخا بسازند، اعضای این سازمان مجبور هستند از تمام فعالیت و سیاست گذشته آن حزب در برابر حملات همه نیروهای سیاسی دفاع کنند، نه از منافع انسان زحمتکش، یعنی میخواهند سر خود را در غمهای بیهوده آغشته سازند و این کار آنها چیز دیگری نیست، غیر از **جنون**!

**رونا:** اگر اجازه باشد، برای چندین دقیقه تفریح میکنیم.

بعد از تفریح دوم، **رونا** این سوال را مطرح کرد که در حال حاضر وضعیت تشکیلاتی عناصر و محافل مترقی کشور از چه قرار است و چطور میتوانند به تشکیل جبهه اقدام کنند.

**بی بی فرشته:** در حال حاضر در صحنه سیاسی و یا در وضعیت سیاسی کشور نیروهای قهرایی بیش از اندازه معمول حضور دارند. چیزی که کمبود است، عبارت از حضور یک نیروی فراگیر مترقی است که از منافع انسان زحمتکش دفاع کند. وقتی میگوییم نیروی فراگیر، منظور ما یک شکل وسیع انترکلتیک است که در خارج کشور و به خصوص در داخل - در تمام مناطق کشور- سازمانهای فعال داشته باشد و در تعیین سرنوشت کشور نقش بازی کند.

چیزی که حالا وجود دارد، عناصر پراکنده مترقی است، نه یک سازمان فراگیر.

وضعیت تشکیلاتی عناصر مترقی کشور - اعم از بازمانده های تمام سازمانهای چپ، منجمله بازمانده های دو جریان نسبتاً بزرگ گذشته یعنی «جریان دموکراسی نوین» و «جریان دموکراسی خلق» که از هم فروپاشیده اند - از دو حالت خالی نیست:

۱- اکثریت شان در پراکنده گی و بی پروایی مطلق قرار

داشته و هیچ پیوند سازمانی با هیچ گروه ندارند،  
۲- شمار اندکی از آنها در سازمانها و تشکلهای کوچک عضویت دارند.

**فرهاد:** وضع تشکلهای مترقی کوچک کنونی از دیدگاه اهداف مرامی و بنیادهای فکری از چه قرار است؟

**بی بی فرشته:** برخی افغانهای روشنفکر - عمدتاً «بازمانده های جریان دموکراسی نوین» - که از بیست سال بدینسو به خارج مهاجرت کرده اند، در چهارچوب تشکلهای کوچک با نامهای غیرسیاسی فعالیت میکنند تا هویت سیاسی گذشته و اهداف سیاسی خود را پنهان نگهدارند. چیزی که در بین افغانهای مترقی مُد روز بوده است، عبارت است از کار زرگرانه سیاسی **تحت پوشش** یک **تشکل فرهنگی** و غیره. شاید موضوع جلب کمکها از جانب سازمانهای دولتی و هم سازمانهای غیرحکومتی کشورهای میزبان بیشتر برای شان مطرح بوده باشد. اکثریت آنها در انجمنها با نامهای گوناگون مانند خانه های فرهنگی، امور مهاجران و نیندلم چی و چی فعالیت دارند. اسانسه و مراسمات و مراسمات انجمنهای فرهنگی و غیره برای ایشان اجازه نمیدهد که با صراحت و صداقت **بنیاد فکری** خود را بیان کنند و با موثرت **وظایف سیاسی** را انجام دهند. تنها یک بخش کوچک رهبری این قبیل سازمانها اهداف سیاسی را دنبال میکنند که آنهم هرلحظه با مقاومت اکثریت اعضای این انجمنها مواجه میشود. **فرهنگ فعالیت سیاسی** در میان نیروهای مترقی کشور ضعیف است. فعالیت سیاسی زیر چتر سازمان فرهنگی و غیره با عمده ترین معیار **اخلاق سیاسی** یعنی **صداقت** و **مطابقت حرف با عمل** منافات دارد.

**اگروسیاب:** برخی گروههای دیگر نیز وجود دارند که در دهه اخیر مهاجر شده اند و میخواهند کار سیاسی کنند، ولی حتی در شرایط **آزادی بیان** و **آزادی اجتماعات** در خارج کشور به **کار مخفی** میپردازند که خصوصیات عمده این گروهکها عبارت اند از: **الف** - یک فرد شناخته شده که گویا محرک اصلی است، خود را در عقب یک شخص دیگر پنهان میکند؛ **ب** - فعالیت گروهک به نام اعضای سابق یک تشکل فروپاشیده صورت میپذیرد؛ **ج** - اگر اعلامیه یا فراخوانی را تنظیم کنند، آن را به شکل **شنامه** پخش میکنند که نه تاریخ دارد و نه آدرس.

**کاگا ظریف:** گروهکهای دیگری نیز وجود دارند که طور مثال اعلامیه پخش میکنند، صرف به خاطر یاد آوری نزد مقامات ملل متحد که گویا ما هم وجود داریم و در تقسیم

عدالت اجتماعی، ارزشهای جهانشمول بشری، جامعه مدنی، پلورالیزم سیاسی و ضرورت تشکیل جبهه روشن باشد.

**کاگا ظریف:** آدم هوشیار وقتی سفر دور و دراز دریایی را در پیش رو داشته باشد و بخواهد با خطرات کمتر، با اطمینان بیشتر و هرچه زودتر به منزل مقصود برسد، به بندرگاه میرود و معلومات میکند که کدام کشتی ها در بندر **لنگر انداخته** اند؛ تجهیزات هر کشتی را مطالعه میکند و اطمینان مینماید که در کشتی **قطب نما** و **تازه ترین نقشه ها** وجود دارد یاخیر، موتور آن اطمینانی است یا نی و همینطور درباره چیزهای دیگر هر کشتی علم آوری میکند و سپس **مجهزترین و عصری ترین** کشتی را انتخاب میکند.

گرچه شرکت کردن در مبارزه سیاسی به خاطر دفاع از منافع انسان زحمتکش با مسافرت در کشتی **فوق داره**، اما قبل از انتخاب و شامل شدن به عضویت یک سازمان باید سوالات مشابه مطرح شوند و به هریک از سوالات، پاسخ روشن دریافت شود. اصلاً دریافت پاسخهای روشن درباره سازمانهایی که تا هنوز موضوعگیرها و تحلیلهای شان را به **نشر نوسانیده** اند، بسیار مشکل است، به خصوص در شرایط پراکنده گی جغرافیایی همزمان قدیم و نسل جوان کشور. این قبیل سازمانها به کشتیهایی شباهت دارند که دور از بندر لنگر انداخته اند و کارهای ساختمانی و یا ترمیم آنها هنوز **تکمیل نشده** است.

**بکتاش:** اما به نظر من حد **اقل** یک سازمان مُدُن چپ وجود دارد که با جرأت میتوان آن را انتخاب کرد. من نمی گویم که کدام سازمان، هر فرد، خودش باید جستجو کند. میگویند: «**جونده یابنده است!**»

**کاوه:** خاصه بخشیدن به بی پروایی و پراکنده گی در صفوف نیروهای مترقی کشور، عاجل ترین وظیفه هر افغان روشنفکر و وطنپرست است!

**مخفل ختم شد و شرکت کننده گان که با مقداری نوشی و نگرانی به مخفل آمده بودند، با شور و شوق و امیدواری بیشتر به آینده مخفل را ترک گفتند.**

گزارشات از محافل بعدی گفت و شنود در شماره های بعدی «آینده»

کرسیهای حکومتی باید منبند از **نظر انداخته نشود**.

**رودابه:** افراد یا عناصر پراکنده مترقی چطور میتوانند نقش مشورتی را در ایجاد سازمانهای چپ مُدُن بازی کنند و تشکلهای کوچک موجود چه کارهایی را برای ایجاد جبهه انجام دهند؟

**بی بی فرشته:** افراد و عناصر جداگانه اگر خود طرحی برای ایجاد کدام سازمان مترقی دارند، طرح خود را با ذکر **تاریخ**، **نام** و **آدرس** خود در اختیار دوستان قرار دهند. در طرح باید با گذشته جنبش چپ در عرصه های تفکر، در زمینه های تشکیلات و پراتیک سیاسی **تصفیه حساب** کرده و موضعگیری خود را در قبال استفاده یا عدم استفاده از خشونت به حیث وسیله سیاسی بیان کنند. یعنی واضح بسازند که **گودنا طلب هستند یا خیر!**

البته نباید این نوع استفاده از خشونت - فردی یا گروهی - را با قیام سراسری خلفا اشتباه کرد. **قیام یک خلق در مقابل زمامداران جبار و مستمکر حق طبیعی و مسلم آن خلق است.**

مطالب مهم دیگر که در رابطه با آنها باید موضعگیری روشن داشته باشند، عبارت اند از:

دموکراسی درون سازمانی، ایدئولوژها، داشتن و یا نداشتن کدام **متودولوژی علمی** برای بررسی مسایل، حل مسأله ملی، عدالت اجتماعی (که حقوق زنان، رعایت حقوق بشر و حل مسأله ملی نیز با عدالت اجتماعی ارتباط دارند)، **پیرویی گورگورانه از ستهای عقب مانده قرون** یا کوشش در راه پیاده کردن **ارزشهای جهانشمول بشری** در افغانستان، جامعه مدنی، پلورالیزم سیاسی، دولت سیکولر و ضرورت تشکیل جبهه. اگر توانستند بدینوسیله همراهانی را به دور **طرحها و اندیشه های امروری خود** بسیج نموده و سازمانی را ایجاد کنند، برای شان باید تبریک گفت که گام مهمی برداشته اند.

**بهزاد:** **رودابه جان!** اینها همه از جمله بدیهیات مبارزه سیاسی میباشد یا به عبارتی دیگر مطالبی اند که معمولاً به نام **الفبای** سازماندهی **مبارزه سیاسی** یاد میشوند. افراد نمیتوانند - هرقدر شناخته شده هم باشند - بدون آرایه بنیادهای فکری **گنونی** (ونه دپیزوی) خود و بدون آرایه **متودولوژی** معین، اشخاص دیگر را به دور خود جمع کنند و سازمان بسازند. این **اندیشه ها** به خاطر تحقق اهداف به سود انسان زحمتکش است که افراد مترقی **بالغ** - مستقل و از لحاظ فکری خودمختار یعنی رهایی یافته از چنبره و وابسته گی به مرجعیتها - را در یک شکل منسجم میسازد، نه **افراد** که

**ولو سرشناس هم بوده باشند.**

**رودابه:** معذرت میخواهم. من در این عرصه تجربه ندارم. چیزهایی مشابه به حرفهای **بی بی جان** و همین توضیحات خود در ذهنم خطور کرده بودند، اما اطمینان نداشتم. به همین دلیل **پُرسان** کردم. **ندانستن یک گناه** و **پرسان نکردن خود را در ناورنگی نگه داشتن** یک گناه دیگر و حتی بزرگتر است.

**خوشحال:** دیده میشود که ساختن سازمان مُدُن مترقی چندان ساده نیست، یعنی داشتن صلاحیت لازم اندیشه یی، مساعی جدی و زمان را ایجاب میکند، اما سازمانهای کوچک موجود چه کارهایی را انجام دهند تا مستحق اشتراک در جبهه شوند؟

**بی بی فرشته:** در اینجا موضوع استحقاق مطرح نیست، زیرا همه سازمانهای مترقی مستحق سهمگیری در جبهه هستند، اما اگر از صمیم قلب میخواهند به انسان زحمتکش خدمت کنند، باید در اصول مرامی و تشکیلاتی یا در مراسمات و اسانسه خود موضعگیریهایی خود را در رابطه با مطالبی که در پاسخ به سوال **رودابه** در بالا تذکر یافت، انعکاس بدهند و طی اشکالی **بی آمده گی** خود را برای شکل جبهه ابلاغ دارند تا دیگر سازمانهایی که میخواهند در جبهه اشتراک کنند، به صراحت بدانند که با کدام سازمانها میتوان جبهه را ایجاد کرد و با کدامها نمیتوان؛ طور مثال سازمانهایی که استفاده از خشونت را به حیث وسیله سیاسی جایز میدانند، نخواهند توانست با سازمانهایی جبهه بسازند که اعمال خشونت را به حیث «وسیله سیاسی» مردود دانسته و از این **موضع اصولی** حرکت میکنند که **تحقق دموکراسی در جامعه تنها از طریق کاربرد وسایل و شیوه های دموکراتیک میسر است.**

**مکیز:** و اعضای سازمانها و تشکلهای موجود چپ باید بالای رهبری های خود فشار وارد کنند تا در جهت ایجاد بلوک یا جبهه اقدامات موثر صورت گیرد.

**رونا:** اما عناصر مترقی آگاه، پراکنده که بدون ارتباط سازمانی به سر میبرند، باید یا خود در جهت ایجاد سازمان فعالیت کنند و یا بعد از مطالعه به چنان یک سازمان بپیوندند که اهداف و موضعگیریهایی آن در رابطه با دموکراسی درون سازمانی، استفاده یا عدم استفاده از خشونت به حیث وسیله سیاسی، ایدئولوژها، داشتن و یا نداشتن کدام **متودولوژی علمی** (قطب نما) برای بررسی مسایل، حل مسأله ملی،

لطیف ناظمی

**غزلهای سحر**

گفتی اگر نسلِ تناری زنده باشد  
باید غزلهای سحر را خوانده باشد

گفتم کجا بانگ تناری میشودند  
با سرمه شب گر کلو آکنده باشد

گفتی نوشتند این که گلها را میچینید  
گفتم ولیکن باد اگر خواننده باشد

گفتی به غریت زنده گی مرگست مرگست  
گفتم دل از مهر وطن گر کنده باشد

گفتی که باذا زنده گی پاینده، گفتم  
بی نان و آزادی چرا پاینده باشد

گفتی بخوانم از تناری، از بهاران  
گفتم اگر چیزی به یادت مانده باشد

## با پیروی از اصول دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق بشر میتوان به حل مسأله ملی نایل آمد

محمی الدین تائب

موقف اجتماعی، امتیازات و منافع شان در محلات در برابر نفوذ دولت مرکزی مقاومت نشان میدادند، با دولت مرکزی به معامله تن در داده، حاضر به پرداخت مالییه و اطاعت میشدند که در مقابل حکومت مرکزی نفوذ و حاکمیت آنها را در محلات می پذیرفت. این زد و بندهای مرکز و محلات ماهیت حکومت مرکزی را منحیت مدافع مستقیم منافع گروههای استثمارگر جامعه نشان میدهد. در نتیجه سطح زنده گی زحمتکشان کشور - صرف نظر از تعلقات انتیکی شان - زیر چکمه های استبداد رقت بارتر شده و سیر قهرقاری را می پیمود.

نیودن یک اردوی منظم ملی در ساختار سیاسی کشور، به خصوص در سده های هزده و نزده، در تشدید اختلافات میان گروههای مختلف انتیکی نیز نقش داشته است، زیرا حکومت وقت به خاطر سرکوب قیامها در یک منطقه با دادن پول و سلاح به قبیله و یا ملیت «حریف» مردم را مجبور به بردارگری مینمودند.

### اثرات نفوذ استعماری انگلیس در نیم قاره هند

محلات احمدشاه ابدالی به سرزمین هند اثرات ناگواری برای منطقه و دولت نوییابد ابدالی ها در افغانستان داشت. استراتژی نظامی احمدشاه در هند بدون تحلیل همه جانبه اهداف سیاسی و جغرافیایی و بدون ارزیابی درست پیامدهای آنها شکل گرفت؛ به خصوص به اهداف استثمار اروپایی توجه نگردید که از مدتها قبل به نیم قاره چشم دوخته بود. فتوحات نظامی دولت احمدشاه منجر به تضعیف نیروهای رزمی در هند شد که زمینه های نفوذ استعماری انگلیس را توسعه بخشیده و تبدیل نیم قاره را به مستعمره کامل آسان تر ساخت.

حکومت بریتانیا با درک از روحیه سلحشوری افغانها از موجودیت یک دولت نیرومند در جوار مستعمرات خویش در هراس بود. همین مسأله باعث گردید تا طرح تضعیف فروپاشی دولت ابدالی ها را پی ریزی نماید تا از یک طرف اداره هند برتانوی را موزون ساخته و از جانب دیگر نفوذ استعماری خویش را تا آسیای میانه توسعه دهد. ترکیب انتیکی

افغانستان در پیاده نمودن این طرح انگلیس نقش مرکزی پیدا کرد. تعدد فرزندان و نبودن ولیعهد بعد از مرگ تیمورشاه زمینه را مساعد ساخت تا تفاوتهای انتیکی و مذهبی مورد استفاده قرار گیرد. سیاست انگلیس مبتنی بر تطبیع و تمویل منتفین محلی و روسای قبایل، برقراری تماسها با مدعیان زمامداری به خصوص بازمانده گان تیمورشاه، ابراز آمادگی در زمینه حمایت نظامی و مالی برای برآوردن شدن تمایلات قدرت طلبانه، همه و همه، عهده پيشماری را به مهره های سیاست استعماری بریتانیا مبدل ساخت. در نتیجه جنگهای متعدد و دوامدار در نقاط مختلف کشور صورت گرفته و بردارگری میان افغانها سالها ادامه یافت.

ناکامی تلاشهای بریتانیا برای تسلط کامل استعماری بر افغانستان مانع آن نگردید تا از نفوذ و تاثیرات مستقیم و غیر مستقیم آن کشور در امور اداره و سیاست کشور جلوگیری شود. حکمرانان گماشته شده و چیره خوار با تداوم سیاست بااداران خویش کامکان به سرکوبی آزادیخواهان و وطنپرستان ادامه داده و نفاق ملی را همچنان دامن میزدند.

بعد از حصول استقلال سیاسی، اصلاحات دوره امانی از یکطرف به مقاومت نیروهای ارتجاعی و وابسته مذهبی مراجعه شد، از جانب دیگر مشی مستقلانه ری در بخش سیاست خارجی و انکشافهای خصمانه بریتانیا را برانگیخت. اتحاد این دو نیروی ارتجاعی و عقبگرا، زمینه های سقوط حکومت امان الله را فراهم آورد. حوادث بعد از سقوط حکومت امان الله تاثیرات ناگوار دیگری در مناسبات ملی کشور به بار آورد.

در سال ۱۹۲۹ انگلیسها با تحلیلی از نتایج شکست اصلاحات دوره امانی تلاش نمودند تا به اختلافات انتیکی و مذهبی برجسته گی بیشتر داده و «عدم تجانس» ملی را منحیت مانع جدی در انکشاف و ترقی افغانستان وانمود سازند. موضعگیری سیاسی افغانستان در رابطه با مسأله پشتونستان و حق خود ارادیت پشتونها و بلوچهای ماروای خط دیورند، بعد از آزادی نیم قاره و تقسیم آن به هند و پاکستان، سبب آشفته گیهای جدیدی برای لندن گردید. بر اساس

ساختار چند ملیتی افغانستان از میدتهای طولانی موجود بوده که حوادث متعدد تاریخی این تشکل اجتماعی را به شیوه های گوناگون متأثر ساخته است.

این ساختار برای حکمروایان مستبد، طبقات حاکم و استیلاگران بیرون مرزی وسایل مطلوب را پیش کش داشته تا از موجودیت اختلافات و تشدید آنها میان اقوام و ملیتهای ساکن به شمول تفاوتهای زبانی و مذهبی سود برده، در برابر وحدت خلقها موانع ایجاد کرده و به زنده گی طفیلی خودها ادامه دهند.

تجارب و شواهد تاریخی بیانگر یک واقعیت است که در تمام منازعات ملی گرایانه یگانه برنده گروههای استثمارگر و ستمگر جامعه بوده اند، در حالی که زحمتکشان کشور به شمول زحمتکشان «ملیت حاکم» کامکان تحت سیطره، استبداد، ظلم و بیعدالتیهای اجتماعی بیشتر از پیش رنج برده اند. در حال حاضر موضعگیریهای ملیت گرایانه به دفاع از یک ملیت در برابر دیگری - تحت هر عنوانی که باشد و بر بنیاد هر استدلالی استوار ساخته شود - یک عمل نادرست و یک گناه نابخشودنی است که نه تنها به ملیت مورد دفاع سودی ندارد، بلکه شیرازه وحدت و همبسته گی ملی را در یک واحد بشری به خطر مواجه میسازد.

مردمان افغانستان در طول قرنهای زیست باهمی داشته و با مساعی مشترک خود از میهن، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور دفاع نموده و انتخارات بی نظیر تاریخی را کماپی کرده اند. اکنون وطنپرستان کشور با اتکا، به همین انتخارات مشترک تاریخی باید از تمام مردم کشور منحیت اعضای یک ملت واحد دفاع نموده و سنگر واحدی را در برابر نفاق افگنان، تجزیه طلبان و تمام آتانی تشکیل بدهند که تلاش دارند با سوء استفاده از مسأله ملی جاه طلبیهای ناروای خود را به قیمت رنجهای زحمتکشان کشور ارضا سازند.

### عوامل تاریخی:

موقعیت جیوپولیتیک افغانستان که بعضی ها آن را گذرگاه کشورگشایان نامیده اند، باعث گردیده تا کشور ما بارها مورد تهاجم و تاخت و تاز قرار گیرد.

عوامل بیرونی در صف بندی نیروهای داخلی تاثیرات معینی را به جا گذاشته اند. خواین و منتفین محلی به منظور حفظ مواضع اجتماعی خویش با نیروهای استیلاگر به معامله گریرها توسل میوزینند که متأسفانه نمونه های تاریخی آن کم نیست، چنانچه آنها با استفاده از رقابت های دولتهای بابری و صفوی از هر دو جانب پول و امتیازات دریافت کرده و در عوض قیامهای مردمی را علیه تسلط بیگانه گان تضعیف مینمودند که میتوان از سرکوبی قیامهای هرات، قندهار، اندخوی و بلوچستان در این دوره نام برد. دولت صفوی اختلافات میان اقوام ابدالی و غلجایی را در آن دوره تشدید نموده و برای تسلط خویش در منطقه مورد استفاده قرار داد.

در برابر چنین سازشها، نیروهای ملی و آزادیخواه همیشه تلاش نموده اند تا وحدت باشندگان این سرزمین را تحت یک درفش واحد تأمین کرده و همبسته گی برادرانه را تحکیم بخشند. گردهمایی نماینده گان ملیتهای پشتون، هزاره، تاجیک، ازبک و بلوچ در لویه جرگه ۱۷۰۶ که منجر به تشکیل یک حکومت ملی تحت رهبری میرویس هوتکی گردید، نشان دهنده خواست مشترک مردم برای یک آرمان مشترک بود. گرچه این اقدام سیاسی انکشافات اقتصادی و اجتماعی را به دنبال نداشت، مگر در تشکیل هویت سیاسی و جغرافیایی جدید در اواخر نیمه اول سده هزده اهمیت بارز کسب نمود که منتج به ایجاد دولت ملوک الطوائفی احمد شاه ابدالی گردید.

میزب نظام سیاسی کشور از زمان احمدشاه ابدالی به این طرف، فقدان یک حکومت مرکزی نیرومند است. تلاش موثر برای تشکیل یک سیستم سیاسی که عملکرد دولت را بر بنیاد مرسسات قانونگذاری، اداری، قضایی و حقوقی ستمدهی کند، صورت نگرفت تا بتواند به نیازمندیهای مردم پاسخ داده و انکشافات در همه عرصه های زیامتاداران مستبد و بی کفایت سزاش طبقات حاکم با حمایت اجتماعی را میسر سازد. زمینه های حفظ و دوام حکومت مرکزی ضعیف را فراهم میساخت. زمینداران بزرگ و منتفین به منظور حراست از

اسناد رسمی حکومت بریتانیا که اخیراً افشا شده، حلقات دیپلماتیک آن کشور در سالهای ۵۰ میلادی طرح تجزیه افغانستان و الحاق بخشهای آن را به کشورهای همجوار (پاکستان، ایران و شوروی) پیروزی نمودند. ناگفته پیداست که چنین طرح بزرگ بدون وابسته گیهای نهادهای محلی و منظفوی نمیتوانست مورد بحث قرار گیرد. در اسناد متذکره آمده است که «نابید شمن» افغانستان از جغرافیای جهان یک «ترازیدی بزرگ» نخواهد بود.

**حوادث بیش از دو دهه اخیر**، بار دیگر، کشور را به تیاتر جنگی و سیاسی در قدرت جهانی مبدل ساخت. این درگیری جدید بین المللی اختلافات ملی را در افغانستان رنگ تازه بخشید. با افزایش بیسابقه یازگران برون مرزی در حوادث افغانستان، تمام مراکز قدرتهای جهانی با اعمار آنها در فعالیتهای نظامی-سیاسی و دیپلماتیک دخیل گردیدند. تمویل و تربیه نظامی نیروهای بنیادگرای مذهبی توسط اردوی پاکستان به کمک حکومت ایالات متحده به خاطر سرنگونی حکومت محمد داود که در سالهای هفتاد میلادی آغاز گردیده بود، توسعه بیشتر یافت. این انکشافات سبب گردید تا ترکیب ملی کشور یکبار دیگر مورد آزمایش تاریخی قرار گیرد. تشکیل گروه های هفتگانه و هشتگانه بر اساس تعلقات منظفوی و انتیکی و وابسته گیهای خارجی صورت گرفته و جنگسالاران محلی را وارد صحنه سیاسی و نظامی ساخت که جز به منافع شخصی و ثروت اندوزی هیچگونه توجهی به خواستهای ملی و حتی مذهبی که خود را مدعیان سرسخت آن جا زده بودند، نداشتند. آنها به کشتارهای وحشیانه اهالی مبادرت روززیده و در رقابت با یکدیگر اختلافات منظفوی و انتیکی را تشدید بخشیدند - یکی از جنگسالاران در مصاحبه رادیویی در اخیر دهه هشتاد اعتراف مینماید که از هر سه نفری که در افغانستان جان خود را از دست داده اند، دو نفر آنها در نتیجه زد و خوردها میان «گروپ های مقاومت» کشته شده اند.

**گفترانی** این شاهد مهمانهایی از کشورهای مختلف جهان و منطقه در دهلیزهای خود بود تا تعلقات و وابسته گیهای گذشته را مورد قدرتهای فردی به شکل نماینده این یا آن گروه که پرده «منافع» و «ساحه نفوذ» خود را در آینده در کشور ما حفظ نمایند.

درسهای تاریخ به همه هشدار میدهد: حراست از منافع ملی، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی افغانستان تنها در وحدت و همبسته گی خلل ناپذیر تمام خلقهای کشور تأمین پذیر است. هرگونه زد و بندهای بیرونی و داخلی و مسابقه برای احراز قدرتهای فردی به شکل نماینده این یا آن گروه که فاقد بنیاد دموکراتیک و اراده مردم باشد، به قالب های خود ساخته مانده و با منافع خلق در تضاد قرار میگیرند.

### برخورد به حل مسأله ملی:

ترکیب ملی افغانستان با تنوع موجود آن یک منبع نیرومند برای تشکیل بهترین ارزشهای بشری در یک کانون مشترک است. حل مسأله ملی در یک پروسه همه جانبه و دوامدار بر مبنای عدالت اجتماعی و دموکراسی میسر و ممکن است. در متن این پروسه عوامل دیگر مانند انکشافات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی در پیوست باهم شامل میباشند. تطبیق این تحولات با رعایت جدی ارزشهای بشری، حفظ کرامت انسانی، احترام به حقوق و آزادیهای افراد - عاری از هرگونه تبعیض - مطابق به اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر کنوانسیونهای بین المللی زیربسط به حل آن کمک مینماید. باید انواع تبلیغات در زمینه دامن زدن و مرر غیر قانونی اعلان گردد.

تمام تلاشهایی که بر روند تشکل یک ملت واحد موانع ایجاد میکنند و با اصل انتخاب شدن و انتخاب کردن در تضاد میباشند، باید محکوم و تقبیح شوند.

تنوع فرهنگی جزئی از غنای فرهنگ ملی افغانستان است. باید از آن حراست کرد؛ تنوع زبانی بخشی از همین تنوع فرهنگیست. هرگونه طرح برای برتر نشان دادن یک زبان نسبت به دیگری و یا کم بها دادن آنها در برابر یکدیگر به منظور سوء استفاده سیاسی باید به طور جدی تقبیح گردد.

با توجه به آنچه گفته آمدیم، ما معتقدیم که حل مسأله ملی تنها از طریق اشتراک مستقیم و دموکراتیک نماینده گان تمام ملیتهای در ارگانهای قدرت دولتی - که خود بر بنیاد اصول دموکراتیک و چند ملیتی بنا یافته باشد - میسر است و بس.

دوستان، رفقا،

پخش «آینده» از جدی ترین وظایف نوسازی جنبش دموکراتیک کشور است! کارزار وسیع جلب مشترکین را راه اندازید!



شرکتهای نفت . استخبارات و دلان بین المللی

## پس منظر مذاکرات سری امریکا با طالبان

نوشته: **بیبی ابرامویچ**

ترجمه و تلخیص: ع. آبیژ

طالبان با تمویل سی. آی. ای. و عربستان سعودی و با سازماندهی و تجهیز آی. ای. سی. روی صحنه نظامی افغانستان ظاهر شدند. شرکتهای اونوکال و شریک سعودی آن دلتا اویل Delta Oil در خریدن «قرماندانهایی» محلی میجابهین مستقیماً اقدام کردند. (۵) یگانه هدف آنها باثبات سازی افغانستان به هر وسیله ممکن بود.

کابل به تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ به دست طالبان افتاد. آقای **میکایل بیاردن Michael Bearden** مسئول سی. آی. ای. در امور افغانستان در دوره جنگ علیه شوروی (امروزه نظام نیمه رسمی سی. آی. ای.) روحیه حاکم در بین مقامات امریکایی آن زمان را چنین بیان میکند: «این آدمها | طالبان | بهتر از دیگران نبودند ، هرچند که اندکی خونگرم بودند ، اما در هر صورت حاکمیت آنها بهتر از جنگ داخلی بود. آنان تمام ساحهٔ بین پاکستان و زمینهای گاز خیز ترکمنستان را در کنترل خود داشتند. ما بر آن بودیم که حاکمیت آنها یک امر مثبت است که با استفاده از آن میگردیم گاز را از طریق افغانستان به بازارهای جدید عرضه کنیم. همه گان از پیروزی طالبان خوشنود بودند.» (۶)

آقای **گورین گاتگرت Chris Taggart** ، معاون شرکت اونوکال بی پرده اعتراف کرد که آن شرکت طالبان را پشتیبانی کرده است و پیشرفت طالبان را یک «انکشاف مثبت» خواند و اطمینان داد که چون احراز قدرت توسط طالبان به احتمال اغلب به تحقق پروژه انتقال گاز کمک خواهد کرد ، وی به رسمیت شناختن آنان را از سوی واشنگتن یک امر جفا محتمل تلقی میکند. (۷) گرچه واشنگتن طالبان را به رسمیت شناخت ، با آن هم بین آن و واشنگتن و طالبان روابط گرم کاری برقرار شد. چه اگرایی نیست که آدم به خاطر نفت و گاز انجام نینمهد! حرکت اونوکال در نومبر ۱۹۹۷ که هیئت طالبان را به امریکا دعوت کرد و در دسامبر همان سال مرکز آموزشی را در دانشگاه اوماها Omaha در ایالت نبراسکا Nebraska جهت آموزش ۱۳۷ تکنیسین افغان در امور ساختن لوله های نفت و گاز افتتاح کرد.

تداوم بی ثباتی اوضاع سیاسی-نظامی در افغانستان شاری از

مقامات واشنگتن را به تجدید نظر در داورى شان كشاند ؛ آنها پشتیبانی از طالبان و پروژه انتقال گاز را یک اشتباه سیاسی تلقی کردند. از جمله آقای **ستروپ تالبوت Strobe Talbott** ، معاون وزیر خارجه امریکا به تاریخ ۲۱ جولای ۱۹۹۷ چنین هشدار داد : «امکان زیاد وجود دارد که این منطقه به پرورشگاه تروریستها ، گهوارهٔ بنیادگرایی سیاسی-منحیی و صحنهٔ یک جنگ بزرگ مبدل شود.» (۸) یکی از عوامل این نگرانی حضور **اسامه بن لادن** در افغانستان بود که از سودان راه این کشور را در پیش گرفته بود. وی به تاریخ ۲۲ فبروری ۱۹۹۸ در تانانی با طالبان ایجاد «القاعده» (یک جنبش بین المللی افراطی اسلامیستی) را اعلام داشت و همزمان طی یک فتوا سوء قصد و منافع و ایجاد امریکا را مجاز خواند. به تاریخ ۱۶ اپریل ۱۹۹۸ آقای **ویلیام ریچاردسون William Richardson** ، سفیر امریکا در ملل متحد ، سفری به کابل کرد و موضوع **اسامه بن لادن** را با مقامات طالبان در میان گذاشت که از سوی آنان یک موضوع فاقد اهمیت خوانده شد. آقای **توم سایمونس Tom Simons** ، سفیر امریکا در پاکستان اظهار داشت که طالبان او را مطمئن ساختند : «بن لادن فاقد وجهات و صلاحیت منحصی برای صدور فتوا است. پس حرفهای او باعث ترس شما نخواهد شد.»

ولی به تاریخ ۸ اگست ۱۹۹۸ انفجراهایی که در سفارت های امریکا در نایروبی و دارالسلام روی دادند . باعث مرگ ۲۲۴ تن (از جمله ۱۲ امریکایی) شدند. ایالات متحده با فیر ۷۰ راکت کروز بر افغانستان و سودان عکس العمل نشان داده و رهبر «القاعده» را به حیث دشمن شماره ۱ امریکا اعلام داشت. ولی شگفتی انگیز این است که مقامات آن کشور شش ماه انتظار کشیدند تا امر بین المللی توتیف او را صادر نمایند. حقیقت این است که امریکا از طالبان انتظار داشت تا اگر **اسامه بن لادن** را دستگیر نمیکند ، حد اقل او را از افغانستان تبعید نمایند.

انفجارات برج اگست ۱۹۹۸ که قربانی جنبی (Collateral)!! نیز همراه داشت : اونوکال از پروژه انتقال گاز از طریق افغانستان منصرف شد.

### وعدۀ «انعام بزرگ»

نماینده گان ۶ کشور مسابۀ افغانستان (ایران ، پاکستان ، چین ، ازبکستان ، تاجکستان و ترکمنستان) یکجا با روسیه و امریکا ، به نام گروه ۲+۶ تحت نظارت ملل متحد و فرستادهٔ خاص آن در امور افغانستان در سال ۱۹۹۷ به کار خود آغاز کرد. این گروه وظیف داشت ، پس از آن همه تلاشهای ناکام ، راه حلی برای معضله افغانستان جستجو کند. پس از نزدیکی ایران با روسیه آقای **کارل اندرفورت Karl Inderfurth** ، سفیر خاص وزارت خارجه امریکا

در امور آسیا به تاریخ ۱۲ مارچ ۱۹۹۹ عازم ماسکو شد. در جریان آن دیدار مواضع روسیه و امریکا (حتی در رابطه با نقش ایران در معضله افغانستان) خیلی نزدیک شدند. **اندرفورت** گفت : «ایران مسابۀ افغانستان است و میتواند در پایان بخشیدن جنگ مؤثر باشد. از دیدگاه ما ایران میتواند نقش بارزتری را در چارچوب گروه ۲+۶ بازی کند. یکی از بازیهای سرنوشت این است که افغانستان منطقه بیست که در آن روسیه و امریکا میتوانند برای خاموش ساختن جنگ با هم همکاری نمایند.» آری ، جنگی که روسیه در مشتمل نگهداشتن آن از طریق کمکهای وسیع به ایلات شمال نقش بارزی را ایفا میکرد.

موازی با گروه ۲+۶ جلسهٔ بی از ۲۱ کشور صاحب نفوذ در افغانستان (۹) به ابتکار ملل متحد دایر گردید.

به تاریخ ۱۹ جولای ۱۹۹۹ جلسهٔ وسیع گروه ۲+۶ در تاشکند دایر شد. برای نخستین بار نماینده گان طالبان و ایلات شمال با هم دور یک میز نشستند. طالبان که ادعای کنترل ۹۰ فیصد خاک افغانستان را داشتند ، مشروعیت ایلات شمال را در مذاکرات رد کردند. جلسهٔ تاشکند ناکام ماند ، ولی گروه ۲+۶ به حیث ساختار دیپلماتیک برای حل معضله افغانستان باقی ماند.

واشنگتن ، با وجود پافشاری هایش برای گرفتن **بن لادن** از سوی طالبان ، به اقدامات خود در جهت یافتن یک راه حل سیاسی ادامه میدهد. به تشویق امریکا در نومبر ۱۹۹۹ جلسهٔ بی از سوی **محمد ظاهر** ، در روم دایر شد تا لویه جرگهٔ بی را دعوت نماید. پیش از این گروههایی به تاریخ ۱۵ سپتامبر شورای امنیت ملل متحد قطعنامهٔ بی را مننی بر وضع تعزیرات علیه طالبان و توقیف **بن لادن** صادر کرده بود.

به تاریخ ۲۰ جنوری ۲۰۰۰ آقای **اندرفورت** به پاکستان رفت تا با زمامدار جدید آن کشور ، **پرویز مشرف** ، دیدار نماید. وی در این سفر با دو نمایندهٔ با صلاحیت طالبان ملاقات نمود و تقاضای امریکا را به آنان تکرار کرد : «**بن لادن** را به ما بدهید ، ما در بدل آن ، کلید عادی شدن روابط بین کابل و جامعهٔ بین المللی را به شما میدیم.» (۱۱)

امریکا بدون در نظر داشت اعمال جنبشکارانهٔ طالبان در رابطه با حقوق بشر و به ویژه سرنوشت زنان مسابست خود را با آنان به حقوق سری ادامه میدهد. به تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۰ **میدلورجن زاهد** ، معین وزارت خارجهٔ طالبان در تالار امنیت شرق میانهٔ واشنگتن در کنفرانس مطبوعاتی گفت : «اگر ما به رسمیت شناخته شویم ، موضوع **بن لادن** حل و فصل خواهد شد.»

به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۰ به ابتکار ایران جلسهٔ بی در قبرس برگزار گردید. در این گروههایی افراد مربوط به **گلبین حکمتیار** ،

مشهور به «**قصاب کابل**» (اکنون نماینده در ایران) نیز شرکت کرده بودند. در قبرس ایلات شمال با نماینده گان شاه سابق رابطه برقرار کردند. این تماسها منجر به برگزاری نخستین جلسهٔ مشترک نماینده گان هردو گروههایی (روم و قبرس) به تاریخ ۶ اپریل ۲۰۰۱ شد. در جریان بهار ۲۰۰۱ گروه ۲+۶ یک گروه کارشناسان و دیپلماتهای درجه دوم را موظف ساخت تا در بارهٔ حل معضلهٔ افغانستان کار کنند. در کار جلسات این گروه که در برلین برگزار میگردد ، تنها نماینده گان امریکا ، روسیه ، ایران و پاکستان شرکت داشتند.

از سوی امریکا آقایان **رپورت اوکلی Robert Oakley** ، سفیر سابق امریکا در پاکستان و مامور شرکت اونوکال ؛ **توم سایمونس** ، سفیر سابق امریکا و آخرین نماینده امریکا در مذاکرات رسمی دوجانبه با طالبان ؛ از سوی پاکستان آقای **فیاض نیک** ، سابق وزیر خارجهٔ پاکستان ؛ از سوی روسیه آقای **نیکولای کوزیوف** ، سابق فرستادهٔ خاص آن کشور به افغانستان و از سوی ایران آقای **سید رحایی خورامانی** ، سفیر اسبق آن کشور در ملل متحد شرکت داشتند.

در جریان دور جلسهٔ اول این گروه که مذاکرات مستقیم بین طالبان و ایلات شمال را آمادهٔ میساخت ، میسألهٔ اعلام یک تعهد سیاسی بین المللی جهت برین گروه طالبان از ژئستیت مطرح شد. آقای **فیاض نیک** اظهار داشت : «ما موضوع تعهد بین المللی را به طالبان مطرح کردیم تا آنان مواضع خود را در رابطه با حقوق بشر و استقرار یک حکومت با پایه های وسیع به طور مشخص ارایه بدارند. در نظر داشتیم تا بعداً به آنان تقهیم کنیم که در صورت پذیرش برنامهٔ جامعهٔ بین الطلی ، انعام بزرگی در انتظار آنان خواهد بود.» «به اساس گفته های نماینده گان پاکستان در جلسات ، توافق بر آن شده بود که اگر طالبان ایجاد یک حکومت مشترک با ایلات شمال را بپذیرند و به رعایت حقوق بشر تن در دهند ، از کمکهای وسیع مالی و فنی بین المللی برای بازسازی کشور شان برخوردار خواهند شد. آقای **فیاض نیک** ادامه میدهد:

«منظور ما از این برنامهٔ نخست استقرار صلح و ثبات در افغانستان بود و پس از آن به سر رسانی پروژه انتقال گاز. ما تلاش داشتیم طالبان را متقاعد بسازیم که پس از ایجاد حکومت وسیع ، اعادهٔ صلح و ثبات و آغاز پروژه انتقال گاز ، میلیاردها دالر کمیشن به آنان تعلق خواهد گرفت. امریکاییان بیشتر روی موضوع **اسامه بن لادن** پافشاری داشتند. آقای **سایمونس** گفت : «اگر طالبان **بن لادن** را تسلیم میکنند یا حد اقل مذاکرات جدی را در زمینهٔ آغاز میمنوند ، ما آمادهٔ بودیم تا یک برنامهٔ وسیع را در رابطه با بازسازی افغانستان مطرح کنیم.» با آامن حاکمیت جدید در امریکا و افزایش نقش شرکتهای نفتی در قدرت (به شمول آقای **پوش** ، رئیس جمهور) موضوع انتقال گاز اهمیت بیشتر کسب کرد.

برگشت قوای شوروی به تاریخ ۱۵ فبروری ۱۹۹۹ منجر به برگشت صلح در افغانستان شد. امریکا که اهداف نظامیاش را در افغانستان توسط خود افغانها و به کمک دستگاه استخباراتی پاکستان آی. ای. سی. (ISI) پیش میبرد ، از این تاریخ به بعد با افغانستان قطع علاقه کرد. آقای **وینست کانیستراو (Vincent Cannistrao)** ، کارمند سابق سی. آی. ای و عضو شورای امنیت ملی ایلات متحده ، اعتراف کرد که «با برگشت اردوی سرخ ، اهداف امریکا برآورده شدند.» جنرال **حمید گل** ، رئیس سابق آی. ای. سی. آی. و اسلامیت بنیادگرا ، برگشت امریکاییان را «جنايت» خوانده اظهار داشت : «امریکاییان چی کردند؟ به خانهٔ خود برگشتند و افغانستان را تنها گذاشتند. آنان به هیچ یک از وعده های شان در عرصهٔ بازسازی کشور و اعادهٔ ثبات وفا نکردند . . . امریکاییان در عقب خود یک حلالی بزرگ را به جا گذاشته و خود عرصه را ترک گفتند.» (۱۱)

به تاریخ ۲۸ اپریل ۱۹۹۲ افغانستان رسماً یک «جمهوری اسلامی» اعلام شد و به دنبال آن **نواز شریف** ، صدراعظم پاکستان با شهزاده **قورگی انیسول** ، رئیس دستگاه استخباراتی عربستان سعودی و حامی **اسامه بن لادن** (که در آن زمان پس از جنگ با شوروی از افغانستان به عربستان سعودی برگشته بود) جهت بازدید وارد کابل گردیدند. در همان روز **معمود** داخل کابل شد و جنگی را آغاز کرد که شهر را به ویرانه مبدل ساخت.

در جنوری ۱۹۹۴ ملل متحد با تعیین آقای **محمود مختیر** به حیث فرستادهٔ خاص خود به افغانستان به هدف را در برابر خود قرار داد : حضور در افغانستان ، جلوگیری از مداخلات مخفی و آشکار دیگر کشورها در امور افغانستان و رهایی دکتر **نجیب الله** ، رئیس جمهور اسبق افغانستان و پناهجوی ملل متحد (۱۲). مسألهٔ با ثبات سازی کشور از طریق اجلاس یک شورا یا برگزاری انتخابات نیز مطرح شد. ماموریت آقای **مختیر** در سال ۱۹۹۵ بدون مرفقت پایان یافت.

ایالات متحده امریکا به زودی علاقهٔ خود را به افغانستان تجدید کرد ؛ این بار نزدیکی جغرافیایی افغانستان با بحیرهٔ کمپین (دریای

خزر) که حیثیت گنجینهٔ جدید و بزرگ مواد نفتی را کسب کرده بود ، انگیزهٔ اساسی علاقهٔ مندی امریکا به افغانستان شد. شرکت نفتی شوروی **Chevron** در جون ۱۹۹۰ یک پایگاه، خود را در قزاقستان شوروی افتتاح نموده و از طریق آن راه را برای تفحصات و بازاریابی شرکتهای گوناگون جهان باز کرد. شرکتهای نامبرده به زودی در جستجوی مشاوران و بافوذ و سرشناسی برآمدند و آنها را استخدام کردند ، از جمله آقای **ریچارد چینی (Richard Cheney)** ، وزیر دفاع **جورج بوش** و معاون رئیس جمهور امروزی ، آقای **ز. بزیزنسکی (Z. Brzezinski)** ، مشاور امنیتی **جیمز کارتر** و مشاور شرکت امرکو Amoco .

پنتاگون نیز - موازی با شرکتهای نفتی و با عین اهداف - جهت برقراری پایگاههای خود در جمهوریهای آسیای میانه با کشورهای منطقه روابط نزدیک ایجاد کرد. ذخایر مواد نفتی منطقه در دراز مدت از وابستهٔ نیروی کامل امریکا به شرق میانهٔ جدیداً خواهد کاست. ایالات متحده در سال ۱۹۹۶ به بهانهٔ اقدامات «بشردوستانه» پیمانی را به نام باتلیون آسیای مرکزی (Central Asia Battalion) با ازبکستان ، قزاقستان و قزغزستان امضا کرد که هدف این پیمان مخفی نگهداشته شده است. کشورهای نامبرده در سالهای ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ به تمرینات مشترک نظامی دست زدند. شماری از نظامیان آنها جهت آموزش به مرکز تعلیمی نیروهای خاص امریکا واقع در فورت بروگ Fort Brogg اعزام شدند. روسیه ، نگران از گسترش مناسبات نظامی بین آسیای میانه و امریکا ، ناظران خود را در سال ۱۹۹۸ برای مشاهدهٔ این تمرینات فرستاد.

در همین آران دو شرکت بزرگ نفتی یعنی اونوکال Unocal امریکایی و بریداس Bidas ارجنتاینی برای به دست آوردن امتیاز پروژه انتقال گاز ترکمنستان ، افغانستان و پاکستان با هم رقابت میکردند. آقای **جان ماریسکا (John Maresca)** ، معاون امور بین المللی شرکت اونوکال در برابر یک کمیسیون مجلس نماینده گان امریکا اظهار داشت که پروژه انتقال گاز از افغانستان «یگانه راه ممکن» برای استفاده از گاز بحیرهٔ کمپین (دریای خزر) است (۱۳). حجم مصارف پروژه نامبرده چنان بود که اخذ موافقهٔ رئیس جمهور ترکمنستان (**فیاضوف**) و صدراعظم پاکستان **اختم پینتیر پتو** را ایجاب میکرد.

خاتم **پتو** به تاریخ ۱۶ مارچ ۱۹۹۵ موافقت خود را اظهار کرد. مقامات امریکایی و شرکت اونوکال چنان اقدامات تبلیغاتی را راه انداختند که بالاخره رئیس جمهور ترکمنستان نیز به پذیرش شرکت اونوکال تن داد و موافقتنامهٔ پروژه انتقال گاز را به تاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۹۹۵ با آن شرکت امضا کرد. (۱۴)

اما تحقق پروژه انتقال گاز وابسته به استقرار ثبات در افغانستان بود. در جنوری ۱۹۹۵ در اوج جنگهای داخلی ، نخستین گروههای

## داستان کوتاه

## کلید هفتم

نوشته ب. ا. زرسنگ

آدینه از روی خشم پنجره را باز کرد و چادر سیاهش را از سر دور نمود. موهای بورش نمایان شد. آنگاه گفت:

- پتیاره ها! . . . آینه ببینید ، مرا چی شده است؟ چند بار بگویم که بر من چی میخندید ، بر خود بخندید ، بر بخت خود بخندید!

آدینه که به تنگ آمده بود ، خشمگین گفت :

- بگوئید ، از من چی میخواستید ، ورنه پنجره را میبندد!

پتیاره غم غم کردند و مهملات گفتند.

آدینه هم بی پروا پنجره را بست و پرده را انداخت ، پشتش را به دیوار تکیه داد و نفس عمیق کشید. کمی سبک و آرام شد.

صدای پتیاره ها می آمد که به یک ضجه در دناک مبتد شباحت داشت :

- آدینه با شیطان ساخته است ، آدینه جابلسایی شده است! . . . ما کلیدها را میخواستیم . . . ما کلیدها . . . را . . . می . . . خوا . . . هی!

آدینه ، آینه اش را که روی تشک گذاشته بود ، برداشت و به تماشاای صورت گرد و مهتابی رنگ خود پرداخت. موهای بور و رنگرفته اش در پرتو ستون باریک نور صبحگاهی که از درز پرده تابیدن گرفته بود ، درخشید. فرق سرش مثل یک تار سفید رنگ نمایان شد که موج موهای بورش را به دو سوی صورتش بخش کرده بود. با سر انگشت گلابیش که خون زیر پوست آن نمایان بود ، پیشانی خویش را متفکرانه لمس کرد و با خود گفت : «هرگز کلید را برای شما نیدهم!»

گفتی جنها و پتیاره ها رفته بودند که صدای شان از دور دستها مثل وز وز خفه یک گاو زنبور به گوش می آمد که میگفتند :

- ما . . . دوباره . . . برمیگردیم . . . رهاکردنی . . . نیستیم . . . افسوس که حالا این آفتاب لعنتی سر میزند ، ورنه ما نمی رفتیم!

در این زمان ، صدای پای عابری به گوشش آمد که در زیر پنجره اش آهسته قدم میزد و نجواکنان با خود میگفت :

«توبه کردیم ، خدایا توبه کردیم»

تیش دل آدینه با شناختن صدای پای عابر آرام گرفت. پیش پرده رفت و آن را کنار زد. صورت نورانی زال سالخورده نمایان شد که در یک دستش عصا و در دست دیگرش فانوسی شکسته بود.

آدینه از سر پرسید :

- نی که به خاطر من دلواپس بودید؟

زال پاسخ داد :

- آری . . . تمام شب نخوابیده ام . . . اجساد فتاری های خوش صدا و پروانه های خوش رنگ را دفن میکردم . . . سر و صداها را شنیدم ، آمدم که ببینم ، اینبار چی خبر است.

آدینه پرسید :

- کلید را آوردید؟

پیر مرد پیش پنجره آمد. سرش مثل صدایش میلرزید. دستواره خود را به دیوار تکیه داد و فانوس را به زمینی که مثل زعفران زرد میزد ، گذاشت. دستمال سیاهی را از جیب خویش بیرون کرد ، به آدینه داد و گفت :

- این آخرتیش بود!

صدایش مثل دستهای پرچین و چروکش میلرزید. پرسید :

- اینها هر روز می آیند؟

آدینه پاسخ داد :

- هان ، قبل از آنکه آفتاب بدمد ، پیش پنجره کلبه من ظاهر میشوند . . . آنان در نیمه تاریکی زنده گی دارند. نگو که شب و روز هر دو دشمن آنان است!

- از تو چی میخواستند؟

- کلید ها را.

زال سر لرزش را تکان داد و هراسناک پرسید :

- تو کلید را دادی؟

آدینه داغ صورت خود را با سر انگشت مالید و پاسخ داد :

- نی.

زال گفت :

- خوب کردی ، دخترم ، کار خوب کردی!

زال نگاهی سراسری به جای پای پتیاره ها انداخت که هر کدام شان هفت انگشت داشت ، عصا و فانوس خود را گرفت و لرزان لرزان روان شد. وقتی که میرفت ، نیم نگاهی غم آلود به عقب خویش انداخت. نقش پای جنها و پتیاره ها که روی خاک زرده وش نقش بسته بود ، مثل یک خاطره تلخ معلوم شد. با خود گفت : «توبه کردیم ، خدایا توبه کردیم!»

آدینه پرده ها را کش کرد ، چارزانو زد ، دستمال سیاه رنگ را پیش روی خویش گذاشت و کور گره آن را با ناخن باز کرد. کلید رنگ زده بی آنجا خوابیده بود که در دم حلقه خویش شماره هفتم را بر چرمی نوشته داشت. کلید خیلی قدیمی و کهنه بود.

زال سر لرزشش را تکان میداد ، حه حه میگفت و اندیشمندانه و سوگوار سوی خانه خویش قدم برمیداشت و با خود فیصله میکرد که باید کلیدها را به آدینه که هنوز جوان است ، بسپارد.

آدینه بهت زده دودها را مینگریست که مثل یک اژدهای هزار سر و هزار زبان رشد مینمود و مثل یک گیاه هرزه هر سو میخیزد ، به دور اجسام میپیچید ، دهان باز میکرد و هر آنچه را که دم دستش می آمد ، میبلعید.

آدینه از جایش شتابزده برخاست ، شمعها را خاموش کرد ، آب روی آتشدان ریخت و روغن استخوان را در شیشه پهنی جا به جا نمود. تارهای سیاه و زرد را میان پارچه های رنگارنگ سانی پیچید ، عودهای خوشبو و گسترده آبی رنگ را جمع نمود و در میان صندوقچه حلی جا به جا ساخت. صندوقچه را قفل کرد و کلید برنجیش را در میان سینه های از حالت افتاده خویش پنهان نمود. وقتی که کاسه کوچک شیر را که در آن رگم های خون ظاهر شده بود ، در طاق میگذاشت ، به چرت رفت و با تأمل از خود پرسید : «چرا جابلقا را نفرین میکنم؟ . . . خدا میداند که چی گناهی از این شهر و سکنه آن سر زده باشد!»

جابلقای نفرین شده ، نتوانست دیری تاب بیاورد. به زودی اجنه و دیوها بر آن غالب آمدند ، میعادگاه ها ، میکه ها و بتکده هایش را فروغلتاندند. ساغر و مینا و دف و چنگش را خمیر کردند و از گل آنها دیوکه ها ساختند. دیو زاده گان علم های سیاه خویش را بر برجهای و باروهای فروافتاده شهر برافراشتند ، زنده جانان را از نفس انداختند و همه رنگها را یکرنگ ساختند تا آنکه شهرت در جابلقا به کلی سقط شد و آدمیت از آدمیزاد فرار نمود.

آدینه خبر داشت و میدانست که شب راههای باز زیاد دارد و دیوها و شیاطین از همین راهها وارد کلبه اش خواهند شد :

به این خاطر و از ترس هجوم آنان ، شب و روز درها را

میبست و قلفکها را می انداخت.

سحرگاهی ، آدینه نیایشگر ، خسته از خواب بیدار شد. دلش تنگ شده بود ، مثل همیشه ، پیش پنجره رفت و آن را با اشتیاق باز نمود. سر چادر پیچیده اش را پیش کرد و بیرون را نگرست. دیشب باریده بود و دانه های درشت و دودآلود باران ، خاکهای تپه زرده وش را نقش و نگار کرده بود.

آدینه در پرتو روشنی شیری رنگ صبحگاهی چار طرفش را نگریست. دید که از دور آدمهای چهل گزی با یک همهمة گنگ و مجهول سوی کلبه اش روان بودند. هر قدر نزدیک تر میشدند ، سر و صداهای شان وضاحت بیشتر مییافت که با تسخر میگفتند :

- آدینه را نگاه کنید! . . . آدینه را نگاه کنید!

آدینه از شنیدن آواز آنان که بیشتر به یک ضجه دردآور میماند ، نا آرام شد. نوک چادرش را به دندان گرفت و با خود گفت : «باز آمدند!»

چشان چهل گزی ها مثل صورت آدمهای قی کرده ، زرد میزد و مرمها اش تا پشت پاهای شان میرسید. همه گی قاه قاه میخندیدند و میگفتند :

- آدینه! چادرت را بکش! . . . رویت را نشان بده ، میخواستیم بخندیم!

آدینه پرسید :

- چرا میخواستید بر من بخندید؟ . . . من را چی شده است؟

صداها بلندتر شدند که میگفتند :

- همین طوری ، میخواستیم بخندیم.

آدینه جواب داد :

- من یک نیایشگر هستم. بر من چی میخندید . . . به صورتهای خویش نگاه کنید! . . . بر بخت خود بخندید که خنده آور است!

آدینه از نفس خنده های آنان که بوی جوراب ناشسته میداد ، به خفتان افتاد. دلش تنگ شد ، شتابزده پنجره را بست و پرده اش را آویخت.

چهل گزی ها تهدید کنان میگفتند :

- چادرت را دور نیکتی ، ها ، . . . سر لُجت را نشان نیدهمی ، نمیخواهی ما بخندیم؟

آدینه را مسخره میکردند :

- خیر است ، یکبار رویت را نشان بده! . . . میخواستیم بخندیم!

جابلقا یک شهر بزرگ ، رویایی و طلسمزار بود. کوههای خاکستری رنگ در چهار سوی آن شهر حصارهای بلند ساخته بودند که شامگاهان به گونه هیكلهای خوفناک و ترس آور جلوه داشتند.

آدینه نیایشگر در شمال این شهر در کلبه گلینی زنده گی میکرد که بر تپه کوچکی اعمار شده بود. و شهر از آنجا چون کف دستش هویدا بود.

آدینه یک روز عصر با آشنای خود ، زال پیر ، رو به روی پنجره نشسته بود و بر گسترده آبی رنگی رمل می انداخت. زال پیر برایش گفت :

- آدینه! در این اواخر ، من لاشخوران دیودسی را میبینم که در آسمان جابلقا پرواز دارند. تو ببین چی واقع شده است! آدینه اطاعت کرد ، دست دراز نمود و از میان کتابهایش ، یکی را که پوش چرمی و رنگ و رو رفته بود ، برای فال دیدن برداشت ، چهار زانو زد ، زرخش را بر سینه اش تکیه داد و چشمان میبیشش را بست. با خود نیت کرد و کتاب را گشود. وقتی که چشمانش را برای خواندن فال دوباره باز میکرد ، ناگهان دید که آسمان شهر را دود فرا گرفته است.

آدینه شتابزده سوی پنجره رفت و برای زال گفت :

- آنجا را نگاه کنید! گمان میکنم شهر را در داده اند ، ستونهای دود را میبینید؟ . . . آه ، میکده ها را ببینید که در میان لبه های آتش خاکستر میشوند! . . . مُصلاها را نگاه کنید! . . . وای خدایا مُصلاها میسوزند!

زال سالخورده دست پرچین و چروکش را بالای دو تار آبرویش بلند کرد و پرسید :

- کجا را میگویی؟

آدینه با صدای بلندتری گفت :

- شهر را میگویم! . . . میبینید! میعادگاههای عشاق ، بتکده ها ، میکده ها همه میسوزند. گمان میبرم که کار تمام است. خدا خیر این سرزمین را پیش کند! . . . گاه گاهی فال

من پایان زنده گی این شهر پُر از طلسم را پیشگویی میکرد. دو بار رگم های خون در کاسه شیر ظاهر شدند. اما من باور نکردم! . . . باور کی بیاید که جابلقا آتش بگیرد ، جابلقایی با آن عظمت و بزرگی ، با آن همه حکیمان و دانایان! . . . با آن همه قناریها و پروانه های خوشرنگ!

زال که ترس زوال شهر رگ رگ وجودش را تکان داده بود ، گفت :

- راست میگوی. حیف است!

آدینه دوام داد :

- آتش شراره میزند و دود همه جا را فرا گرفته است ! رگم های خون در کاسه شیر تصدیق میشود!

زال سالخورده که سر تا پایش از این پیشگویی به لرزه افتاده بود ، پرسید :

- نی که میخواستی بگوئی ، این شهر نفرین میشود ، ها؟ خرابه و دیولاخ میشود ، ها؟ . . . توبه کردیم ، خدایا توبه کردیم!

آدینه ، محزون و مغموم سرش را تکان داد :

- ها ، . . . بیچاره جابلقا!

و با انگشت گلابی رنگش به کاسه پُر از شیر اشاره کرده گفت :

- به کاسه نگاه کنید! رگم های خون را میبینید؟ . . . جابلقا نفرین شده است! . . . دیودیسان نقطه پایان را در انجام خط دراز زنده گی این شهر گذاشته اند.

پیرمرد که پریشان شده بود ، عصایش را گرفت ، به سختی از جایش برخاست و سوی ستونهای دود که به هوا بلند میشدند ، خیره خیره نگرست.

آدینه از سر پرسید :

- به خیر ، . . . کجا؟

زال جواب داد :

- خانه! . . . بروم کتابها و کلیدها را پنهان کنم. مترسم بسوزند!

زال ، لرزان لرزان به راه افتاد ، صدای غم انگیزی از اصابت عصایش به سنگواره های تپه زرده وش برمیخاست. وقتی از آنجا سرازیر میشد ، به پشت سر خود نگاه کرد.

آدینه هنوز هم دم پنجره نشسته بود و با صدای بلند برایش اطمینان میداد :

- تا تو نگفته ای ، من کاری نمیکنم! . . . فانوس را افزاشته داشته باش که به سنگ نخورد. نازک است ، میشکند!

به ادامه ص ۱۰

با دین آن ، وهرخندی روی لبان خشک و رنگباخته آدینه ظاهر شد. با حرد گفت :

- پتیاره ها به حرف من باور ندارند. این کلید هفتم و آخرین است! ... آن آن رزم را نماندند. من این کلید را برای هیچکس نمیدهیم! آدینه تا شام همان روز رمل انداخت و تارهای سیاه و زرد را باهمه کرد زد ، دعا خواند و نبایش کرد تا اگر میسر شود که جلو پتیاره ها و شیاطین را بگیرد. اما دروغا که کام دلش برآورده شد و شیاطین و پتیاره ها غالب می آمدند.

وقتی که هوا تاریک شد و ستاره چوین چهره پشاشش را نشان داد. آدینه ششمهای قد و نیمقد را روشن کرد ، آتش را در آتشدان تازه نمود و بر فوغهای آن مشت میسند تازه ریخت. حودش پهلوی اجاق چار زانو رد و به دود سرگردان اسپند حیره شد.

در این زمان دروازه خانه اش تن تن شد. با اینکه میدانست که در آن تاریکی ، کی باید پشت دروازه باشد ، پرسید :

- کیستی؟

صدای جر و گرفته بی جواب داد :

- منب!

آدینه از جایش برخاست و سوی دروازه رفت که یک پرده سیاه پُرزدار به چهره آویخته داشت. دروازه ، پیش از آن که وی برسد ، خودش جر و جر کتان باز شد. نسیم لجام گسیخته بی داخل گردید ، پرده ها را به کنار زد و راه را برای آدم بلند بالای باز کرد که عبای سیاه دراز تا بند پا به تن داشت.

از دین آن هیولای آدم چهره ، با آن شاخهای دراز و نقره گرفته اش ، رنگ از چهره آدینه پرید.

هیولا پرسید :

- چرا مشوش شدی ، بنی که از من ترسیدی؟

آدینه نی نی گفت.

هیولا تأکید کرد :

- آیا من اینقدر ترس آور هستم؟

آدینه به چشمهای سرخ ، صورت زرد و دندانهای بزرگ وی نگریسته گفت :

- کجای شما ترس آور است که من رنگ بیازم . . . بیایید ، بنشینید!

هیولا رو به رویش نشست و با آزرده گی گفت :

- ما همه جا را گشتیم ، اما چیزی نیافتیم.

آدینه خوشحال شد و گفت :

- این سرزمین را جابلقا میگورند . . . از من بشنوید ، از اینجا

بروید! . . . اینجا شهر ماران است. لعل و جواهرش در کام ماران خانه دارد. از ثروت ایشان بهره‌میزید!

هیولا از گهگاهی نصیحت گونه آدینه عصبانی شد ، چشمانش را تنگ کرد ، شاخهای نقره گرفته خود را دست زد و گفت :

- من تمام روز را گشتم ، وجب وجب جابلقا را از نظر گذراندم . . . بگو که آدمهای این شهر کجا پنهان شده اند؟ . . . چرا آبادی و

دروکان هایش ویران است؟ . . . بت و بتکده شان درکجاست؟

آدینه زهرخند زد ، نوک چادرش را در دهان گرفت و گفت:

- اینجا همه چیز بود ، اما در گرفت! مگر شما صدای سوختن شان را نشنیدید؟ مگر شما دودها را ندیدید که از مصلاهای شهر برمیخاست؟ این شهر مورد غضب دیوان واقع شده است. دیوان این شهر را به جرمی که کس از آن خبر ندارد ، آتش زده اند. جابلقا را مثل کف دست من صاف و صوف کرده اند. اکنون اگر سیرمغی نمانده است بیاید و در بیابانهای این شهر تخم بگذارد ، از اینجا معلوم میشود.

هیولا هر هُ خندید:

- پس دیوان کار خویش را به نیکی انجام داده اند؟

آدینه سر پُر دردش را تکان داد :

- بلی.

هیولا حسودانه پرسید :

از چهل گزی ها چی خبر؟

پیشانی آدینه قاش برداشت. جواس نداد و با جسارت پرسید:

- دیگران را خبر دارم که پشت گنج میگردند . . . بگوئید که شما

بی می‌گردید؟

هیولا کف دست پُر مویش را گشوده گفت :

- ما کلید میعادگاهها ، بتکده ها و میکده ها را میخواستیم!

آدینه پاسخ داد :

- دیوان آنجا ها را غلغله اند.

هیولا گردن خود را راست کرد و با استکبار گفت :

- ما به گل و خشتهاش نیاز نداریم. دیوارهایش به درد من

نیخیزد. ما میدانیم که آنجاها را ویران کرده اند.

آدینه کلید را از میان دستمال سیاه رنگ برداشت و پرسید:

- پس کلید را چی میکنید؟

هیولا دوزخه نیشهایش را نشان داد ، برای گرفتن کلید دست دراز کرد و گفت :

- تشوشی مکن. ما میدانیم و آگاهییم که لعل و جواهر این سرزمین را دیوان برده اند. ما راه آنان را نمی زیم ، ما شیطان هستیم و تمام ثروت کاینات از آن ماست. ما شغل دیگر داریم ، ثروت مد نظر ما نیست . . . آیا اسطوره آدم و حوا را نشنیده اید؟ ما باعث شدیم تا آنان را از بهشت اخراج کنند! . . . ما به باورها نیاز داریم ، به باورها!

آدینه از خود سوال کرد : «اگر باورهای این شهر را ببرند؟»

رنگش از ترس پرید و رعشه بی در اندامش دید. کلید را شازرده در میان دستمال گذاشت و زیر پای خویش پنهان نمود. وحشت زده نه دیوار تکیه داد و پرسید :

- اگر انکار کنم؟

هیولا ، شاخهای نقره گرفته خویش را دست زد و قه قه خندید

گفت :

- اگر کلید را ندھی ، ناحن های ما که زهرناک هستند ، داغهای زیادی را زبب صورتت خواهند ساخت. و این داغها ارش خواهد بود و تا هفت پشت تو خواهد رسید.

آدینه از آینه فرزندانش خوش ترسید و بی آنکه بخواهد کلید را پیش نمود. هیولا چنگ انداخت ، آن را گرفت و رفت. وقتی که از در بیرون میسر شد ، باد تندی وزید و در و پنجره را باز کرد. آدینه به سوی پنجره باز شده رفت ، در میان تاریکی سر کشید و بیرون را نگاه کرد تا ببیند که آن هیولا کدام سو رفته بود. باد خنک به صورتش خورد. چشمان خویش را بست و از آن هوای سرد ، تا که میتوانست ، بلعید. از این که کلید را از دست برده بودند ، احساس ندامت میکرد.

در بیرون یک سکوت مجهول دهان باز کرده بود و اجساد قناری های نیم مرده را یکی بی دیگری می بلعید. پروانه های خورشنگ و نیم جان تپه زرده وش در جال یک تاریکی سیال دست و پا میزدند. گاه گاهی گنر شیطان و ناله دردآور گرگهای گرسنه این سکوت را برهم میزد.

آدینه صدای پایی را شنید که سوی پنجره اش نزدیک میشد. نگاه کرد. زال بود که سوی او می آمد و با خود می گفت : «توبه کردیم ، خدایا ، توبه کردیم!»

آدینه ازش پرسید :

- در این وقت شب اینجا چی میکنید؟

زال پاسخ داد :

- ایچ. میرفتم مرده های داناان و قناری ها را دفن میکردم. چراغ تو روشن بود. آممم ببینم چی خبر است . . . اینبار شیاطین بودند ،

ها؟

آدینه سرش را تکان داد :

- ها ، شیاطین بودند.

زال پرسید :

- چی میخواستند؟ . . . اینجا که هیچ چیز ، به جز از جسدهای

نیم زنده ، نمانده است!

آدینه نوک چادرش را زیر دندان کرد :

- گفتند مانده است ، کلید میعادگاهها ، بتکده ها و میکده ها را میخواستند. میگفتند : جواهرات را دیوان برده اند ؛ این را خبر داریم . . .

چهل گزنها سرهای سیاه سرهای این خطه را بی ستر کرده اند ؛

میدانیم . . . ما به کار آنان دخالت نداریم . . . ما شیطان هستیم و

سر و کار ما با باورهاست . . . ما باورهای این شهر را تاراج میکنیم.

زهرخند نامعلومی روی لبان خشکیده و رنگباخته زال پیدا شد. گفت:

- دخترم ، دریغ نمیکردی! . . . کلید را برای شان میدادی!

آدینه با ندامت گفت :

- منم همین کار را کردم . .

زال گفت :

- خوب کردی! دخترم ، کار خوب کردی!

زال پیر این را گفت و دوباره به راه افتاد. صدای اصابت دستواره

اش با زمین بلند شد. در راه ، باد خودسر ، گلبرگهای خشکیده شقایق

را به هوا کرده بود و استخوانهای شکسته حکیمان و قناری های جابلقا،

زیر پای گرگان گرسنه ، غم آلود صدا میکرد.

زال در روشنی فانوس شکسته خویش سوگوار عصا میزد. سرش

میلرزید و در آن حال برای سایه خویش ، با هم و غم ، دلاری میداد:

«تشوشی مکن. من خبر دارم که باورها مرده و با کوچیده اند. دیگر

باور نمانده است که شیطان ببرد! . . . دیگر باور نمانده است که شیطان

بررد.»

به ادامه ص ۹

### پس منظر مذاکرات سری امریکا با طالبان

مسئولیت مذاکرات با طالبان به دوش خانم **کریستینا روکا** (Christina Rocca)، معین وزارت خارجه در امور آسیای جنوبی گذاشته شد. خانم **روکا** با مسایل افغانستان آشنایی کامل داشت ، چون بین سالهای ۱۹۸۷-۱۹۸۷ یکی از مسئولین امور افغانستان در درون سی. آی. بی. بود.

فروری سفير امریکا در ملل متحد گفت که به اساس پیشنهاد آقای **فرانچسکو واندرل** ایالات متحده تلاش خواهد کرد تا مذاکرات «مستمر» را با طالبان انکشاف دهد. امریکاییان چنان به نتایج مثبت این مذاکرات باور داشتند که دوسیه مربوط به انفجار کشتی جنگی امریکا (که در عدن توسط وابسته گان **بن لاس** صورت گرفته بود) ، بستند.

مقامات امریکایی آقای **جان اونیل** (John O'Neil) مامور اف. بی. آی. را که مصروف تحقیق در قضیه مذکور بود ، توسط مقامات سین از آن کشور تبعید کردند تا تحقیق متوقف گردد.

سومین اجلاس باز هم در شهر برلین به تاریخ ۱۷-۲۱ جولای صورت گرفت. در این اجلاس **متوکول** «وزیر خارجه» طالبان و **عبدالله** «وزیر خارجه» ایالات شمال نیز شرکت داشتند. در آغاز همین ماه یک جلسه سری به اشتراک نماینده گان **۱۱** کشور «صاحب نفوذ» در افغانستان ، در وستون پارک ، نزدیک لندن ، دایر شده بود. در این اجلاس واریات **محمد ظاهر** از سوی شرکت کننده گان (به شمول نماینده ایالات شمال) مورد تأیید قرار گرفت. آقای **فیاض نیک** اظهار داشت : «ما از این طریق خواستیم به طالبان بفهمانیم که اگر آنان آماده همکاری نیستند ، ما راه حل **طاهروشه** را در اختیار داریم.»

برنامه مطروحه مورد تأیید طالبان قرار نگرفت. آنان حضور نماینده ملل متحد و شرکت ایالات شمال را در مذاکرات غیر قابل قبول خواندند. این موضوعی طالبان باعث برافروخته گی امریکا شد. برای نخستین بار **نوم سامبونی** طرح «حملات رسمی نظامی» علیه افغانستان را از طریق ازبکستان و تاجکستان پیش کشید.

### آوازه جنگ

اعضای هیئت پاکستانی گفته های سفیر امریکا را به مقامات حکومت خود گزارش دادند. به یقین این اطلاعات سری از طریق دستگاه استخباراتی پاکستان به رهبری طالبان انتقال یافت. در پایان **جولای** ۲۰۰۱ آوازه جنگ رهبری پاکستان و مقامات نظامی کشور را فرا گرفت. بر اساس تحلیل یکی از منابع وزارت خارجه فرانسه بعید نبوده است که پاکستان با مبالغه کردن مواضع امریکا در تلاش بود تا از طریق ترغیب طالبان به تبعید **أسامه بن لادن** موفق شود. خانم **روکا**

برای آخرین بار (۲۹ جولای ۲۰۰۱) در ملاقاتی که با سفیر طالبان در پاکستان داشت ، تلاش ورزید تا تسلیح **بن لادن** را به دست آورد ، ولی موفق نشد. از آن تاریخ به بعد اف. بی. آی. تحقیق دربارهٔ مسئولیت **بن لادن** را در انفجارات سفارتهای امریکا جدا آغاز کرد.

تا هنوز هم در برخی حلقهات دیپلماتیک چنین زمره می شود که **بن لادن** پس از اطلاع یافتن از تصمیم حمله امریکا بر افغانستان ابتکار را به دست گرفت و **هونیفه بروج اگت** شبکه اش را فعال ساخت ، که منجر به رویدادهای ۱۱ سپتمبر شد. سه روز پس از آن حادثه ، شرکت اونوکال اعلام داشت که تعلق پروژه انتقال گاز از افغانستان همچنان ادامه خواهد یافت و آن شرکت دیگر با طالبان مذاکره نخواهد کرد.

در اوایل دسمبر حکومت جدید کابل تعیین شد. آقای **حامد کرزی** - یکی از مشاوران مخفی شرکت اونوکال در مذاکرات پروژه انتقال گاز بحیره خزر از طریق افغانستان (۱۱) - به حیث رئیس این حکومت گماشته شد. به یقین آقای **بزرگسنگی** ، مشاور سابق امنیتی قصر سفید و مامور شرکت اونوکال از این تقرر بسیار راضی است!

برگرفته از شمارهٔ جنوری ۲۰۰۲ «لوموند دیپلوماتیک»

### پیوندها :

- ۱- «شوهد انکار ناپذیر» ، برنامهٔ تلویزیونی کانال ۳ فرانسه ، ۱۸ اکتوبر ۲۰۰۱.
- ۲- رئیس جمهور نجیب الله توسط طالبان به طور وحشیانه به قتل رسید.
- ۳- اظهارات جان ماریسکا ، معارن شرکت اونوکال به تاریخ ۱۲ فروری ۱۹۹۸.
- ۴- در مشارکت با شرکت سعودی دلنا اویل.
- ۵- اولیویه روا ، «با طالبان ، شریعت جمع انتقال گاز». لوموند دیپلوماتیک ، نومبر ۱۹۹۶.
- ۶- «شوهد انکار ناپذیر» ، همان برنامه.
- ۷- فاینانشل تایمز ، لندن ، شمارهٔ ۳ اکتوبر ۱۹۹۶.
- ۸- سترپو تالبوت ، «سیاست ایالات متحده در مورد آسیای مرکزی و قفقاز» ، انستیتوت آسیای مرکزی ، صونتانا (ایالات متحده) ، ۲۱ جولای ۱۹۹۷.
- ۹- آلمان ، عربستان سعودی ، چین ، مصر ، امریکا ، روسیه ، هند ، ایتالیا ، جاپان ، قزاقستان ، قرغیزستان ، ازبکستان ، پاکستان ، هالند ، ایران ، انگلستان ، سویدن ، تاجکستان ، ترکمنستان ، ترکیه و سازمان کنفرانس اسلامی.
- ۱۰- در مارچ ۲۰۰۱ آقای کارل انرفورت جای او را گرفت.
- ۱۱- روزنامهٔ لوموند ، ۵ دسمبر ۲۰۰۱.

### پایان

### دوستان ، همزمان ،

با کمکهای مالی تان بنیاد مالی نشریه «آینده» را تقویت کنید

تا به پخش گسترده تر آن دست یابیم.

## بلوک میهنی - دموکراتیک

مسئله اتحاد نیروهای دموکراتیک و چپ در دستور روز قرار گرفته است. گروهها و سازمانهایی که از پی فزایشی «حزب-دولت» تشکیل یافته اند، به گونه یی نمایانگر گرایشهای عیدیه یی اند که در درون جنبش چپ افغانی وجود داشتند، ولی زمینه تیارز مستقلانه نیافتند. ح.د.خ.ا.، در هر دو شاخه اش، سازمانی بود که طیف ناهمگونی از افراد و گرایشهای سیاسی-اندیشه یی - از مارکسیستها تا میانه روهای مذهبی و پابندان به اصول زنده گی قبیله یی - را در خود متشکل ساخته بود. اینک آن تنوع در وجود سازمانها و گروههای متعدد تیارز یافته است. برگشت به آن ساختار قدیم یک عقیدت اندیشه یی و سیاسی است. برخی از بیروکراتهای «حزب-دولت» فروپاشیده که با تأسف ظرفیت درک روند های جاری ملی و بین المللی را ندارند، با برخورد هجرانی، در هوای بیهوده ایجای ح.د.خ.ا. یا ایجاد یک حزب سراسری اند که گاه نقطه به نقطه برنامه عمل حزب نام نهاد «وطن» ( نامی که حزب دموکراتیک خلق برای مرحله بعدی تداوم خود در سیاست مشهور به «مصلحه ملی» اتخاذ کرده بود) را از سر میگیرند.

نهضت آینده افغانستان از همان بدو پیدایی خود به تحلیل همه جانبه و علمی گذشته و حال جنبش چپ پرداخت. در شمار بازمانده های ح.د.خ.ا. برخی از روشنفکران آگاه و معتقد به نگرشی که منافع زحمتکشان را بازگو میکند، بنیاد «نهضت آینده» را ریختند. این نهضت در تداوم مبارزات چپ بنیادی افغانستان سر بلند کرده است و وظیفه دارد تا در عرصه های اندیشه یی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دفاع از منافع اقلیت و طبقات محروم اجتماع افغان و تمام بشریت نادر و فقیر را «برهان وجودی» خود تلقی کند. برعکس، برخی دیگر از افراد که بیشترینه به بیروکراسی «حزب-دولت» تعلق داشتند، طرح مسایل طبقاتی و جهان بینی علمی عصر ما را مردود کرده و به بهانه «ابزکتوزم»، «افغانی گرایی» و «تفکر سنتی» اهدافی را مطرح میکنند که معمولاً به انقلابیون و مبارزین پیگیر تعلق نمیگیرند.

این گرایشهای نامتجانس نمیتوانند در وجود یک حزب یا یک سازمان سیاسی با هم کنار آیند. راه طبیعی مؤثر ساختن مبارزه دموکراتیک اینست تا روی یک پلاتفورم حد اقل موافقت کرد و در راه تحقق آن اشتراک مساعی به خرج داد.

بدین گونه، نهضت آینده افغانستان به حیث سازمان پیشتاز چپ بنیادی افغانستان که دفاع از منافع زحمتکشان افغانستان و جهان را میزبانی سرشتی خود مینماید، به تمام گروهها و افراد مترقی پیشنهاد مینماید تا در یک بلوک میهنی-دموکراتیک با پذیرش اصول و موازین زیرین متحد شوند:

- ۱- مبارزه پیگر در امر دفاع از حقوق بشر، دموکراسی، آزادی، صلح و عدالت اجتماعی،
- ۲- دفاع از تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و استقلال افغانستان،
- ۳- دفاع از حل عادلانه مسئله ملی در چوکات یک دولت دموکراتیک چند ملیتی و سیکولر،
- ۴- مبارزه در راه اعتلای سطح زنده گی مردم در تمام شئون اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی،
- ۵- تلاش در جهت غیرنظامی ساختن قدرت و گسترش مناسبات افغانستان با جهان مترقی و پیشرو.

ما از تمام سازمانهایی که با این طرح موافقت دارند، دعوت مینماییم تا پشتیبانی و احیاً تعدیلات مطروحه شان را به «آینده» بفرستند تا به نشر برسد. نهضت آینده آماده است تا با تمام سازمانهایی که اصول فوق الذکر را میپذیرند، مذاکرات درجانبه یا چند جانبه را تدارک ببیند و در صورت توافق روی پلاتفورم مشترک صفحات «آینده» را در اختیار آنها قرار دهد.

به پیش، در راه اتحاد نیروهای مترقی و دموکراتیک افغانستان! دارالانشای نهضت آینده

داود کاویان

## وظایف عاجل حکومت مؤقت در عرصه های آموزش و فرهنگ

وضع تئوریک که در نتیجه فروپاشی آلیگاری طالبی و حضور نیروهای بین المللی در کشور شکل گرفته، امکانات بالنبیه مساعدی را برای طرح خواستهای عادلانه و دموکراتیک زحمتکشان و بسیج روشنفکران و توده های مردم در مبارزه جهت تحقق این مطالبات و تسجیل آنها در ساختار حقوقی-سیاسی آینده افغانستان به وجود آورده است.

نیروهای دموکراتیک و چپ، روشنفکران، شخصیت ها، محافل و سازمانهای دموکرات و آزادخواه کشور میتوانند و باید از این فرصت مساعد تاریخی استفاده نموده با جمع بندی و پیش کشیدن خواستها و مطالبات دموکراتیک و عادلانه مردم به بسیج جنبش سراسری جهت اجرای این مطالبات یاری رسانند و صداقت ادعای حاکمیت جنید و اخلاق آن را دایر بر دموکراتیزه کردن زنده گی سیاسی-اجتماعی کشور و تعهد ایتلاف بین المللی را در حمایت از این روند در محک آزمون قرار دهند.

یکی از عرصه های بارز زنده گی اجتماعی کشور که مستلزم دگرگونی عظیم و نیازمند ایجاد فضا و فراخانی پرواز و بالیدن میباشد، همانا عرصه فرهنگی است.

سالهای جنگ و به خصوص سالهای وحشتناک حاکمیت خونین جهادی و طالبی چنان ضربات خردکننده یی بر پیکر فرهنگ کشور وارد کرده است که التیام آن را نمیتوان در چشم انان زنده گی یکی دو نسل آینده مشاهده نمود.

اشاعه فرهنگ جنگ، خشونت، اعتیاد، تفرقه، غارت، تجاوز، زن ستیزی، خرد ستیزی، خرافه گرایی و عقب گرایی ارمغان ننگین حاکمیت جهال بر کشور است که سوگندنامه در روح و روان میلیونها انسان ساده وطن رسوب نموده و در کردار آنها تبلور یافته است.

اشاعه فرهنگ جنگ و تبدیل آن به یگانه شیوه و منبع زنده گی صدها هزار انسان مستعد کار و سازنده گی را به تغذی از جنگ وابسته ساخته است.

جنگ متأسفانه نه تنها ساختار مادی جامعه را زیر و رو کرده، بلکه ارزشهای نیک فرهنگ سنتی جامعه افغانی را مسخ و دگرگون کرده است.

در نتیجه تسلط یک دهه خرافه پرستی و جهالت، نهادهای آموزشی تعطیل گردید، میلیونها بیسواد به اردوی بیسوادان کشور افزوده شد، هنر، ادبیات، آفرینش هنری و همه نموده های زیبایی، خردگرایی و دانش و فرهنگ با تعصب کور و متحجر مژگانی، نمای کفر و الحاد نامیده شدند و پرداختن به آنها را جهال حاکم به نام حرفه شیطان با شلاق و سنگسار جواب دادند.

پس باید این جفای ناروا و نابخودونی آن شد که سلفهای بیسواد، بی هویت و بیگانه با فرهنگ خود و متعصب در برابر دستاوردهای عظیم فرهنگ جهانی به بار آیند.

آیا میتوان جامعه آینده را بدون شرکت انسانهای آگاه، با سواد و با فرهنگ پی ریزی کرد و آیا میتوان هرگونه نظم دموکراتیک و عادلانه را عاری از فرهنگ و خرد تصور نمود؟

بعون لحظه یی تردید، نه! آیا میتوان کشور ویران شده یی مانند کشور ما را بدون پرداختن بلادرنگ به بازسازی فرهنگی اعمار نمود؟ هرگز!

وظایف عظیم بازسازی، تأمین صلح و ثبات و استقرار دموکراسی در کشور در گام نخست مستلزم آنست تا حکومت مؤقت موجود و اخلاف آن امر تعمیم سواد و حل مسایل فرهنگی کشور را در صدر وظایف خویش قرار دهند.

- به نظر ما حد اقل وظایفی را که حکومت موجود و اخلاف آن میتوانند در این عرصه انجام دهند، قرار ذیل خواهد بود:
- آموزش اجباری بلائید و شرط به حیث سنگ بنای سیستم آموزشی کشور در قانون اساسی آینده تسجیل شود.
- شبکه مکاتب سابق باید بلادرنگ احیا شده و با استفاده از حد اقل امکانات فعال ساخته شوند.
- متودهای آموزشی به کار گرفته شوند که هدف آنها در قدم نخست فقط با سواد ساختن افراد در فرصتی کوتاه باشد.
- شبکه های آموزشی بزرگسالان ایجاد شود.
- شبکه های آموزش حرفه یی برای جلب هزاران تنگن چپ بیکار به وجود آید.
- نصاب تعلیمی باید از محتوای درسی خرافی و تفرقه افگانه آموزشی جهادی و طالبی تصفیه شده با محتوای انسان دوستی، صلح طلبی، اشاعه دوستی بین اقوام برادر کشور، کار و سازنده گی غنی ساخته شود.
- سیستم آموزشی کشور باید دارای هدفی مستقل از تسایلات گروه های هنوز نافذ بوده و در جهت خدمت به منافع سراسری ملی و بازسازی کشور به وجود آید.
- آموزش به زبان مادری جهت تسهیل سواد آموزی و رشد و بالنده گی زبان ها و فرهنگ های کشور تعمیم یابد.

در عرصه فرهنگی میتوان اهم وظایف زیر را بر شمرد:

- به مظاهر پسنیدنی و ترقیخواهانه فرهنگی تمام اقوام برادر کشور بها داده شده و به حیث جز لاینجرازی فرهنگ مشترک افغانی زمینه های بالنده گی و شکوفانی آنها فراهم ساخته شود.
- به انکشاف زبانهای مردمزبان بهم برادر کشور توجه شده زمینه های رشد و بالنده گی و کاربرد فعال و همه جانبه آنها فراهم و تضمین شود.

نهادهای سازمانهای روشنفکران ایجادگر کشور احیا شده و آزادی فعالیت آنها تضمین شود.

- آزادی بیان و عقیده به حیث حقوق اساسی انسان تضمین شده در قانون اساسی کشور تسجیل شود.
- آزادی اطلاعات به حیث یکی از ارکان اساسی دموکراسی تضمین شده و شرایط برای فعالیت مستقلانه و آزادانه مطبوعات و رسانه های گروهی فراهم شود.
- از میراث های فرهنگی کشور حفاظت به عمل آمده در مورد گردآوری دیواره تروتهای فرهنگی هخارت شده از هر طریق ممکن اقدام به عمل آید. باید عاملان غارت میراث های فرهنگی کشور افشا شده به دادگاه مردم کشانیده شوند.

به نظر ما این ها حد اقل وظایفی است که در این عرصه در برابر حاکمان افغانستان قرار دارد. نمیتوان از تنگی فرصت و محدودیت امکانات برای انجام این وظایف چشم پوشید، ولی به هیچ صورت نمیتوان آن را ناممکن شمرد.

هر حکومتی که خود را به بازسازی کشور و تعمیم و تضمین دموکراسی متعهد بداند، نمیتواند بدون انجام وظایف حد اقل فوق اعتماد توده های مردم و روشنفکران را به دست آورد.

فقط با مشعل خرافه سوز خرد و فرهنگ است که میتوان راه آینده را گشود.

با استفاده از امکانات و روابط تان نشریه «آینده» را به دست مبارزان داخل کشور برسانید! قیمت شماره مجموعی ۱۰ و ۱۱ = ۴ یورو

<b>AYENDA</b>	آدرس	S., M.S.	دارنده حساب :	قیمت یک شماره	معاذل ۲ یورو
Organ of "Ayenda" Movement of Afghanistan	1112 Postfach	Account No.: 144324035	شماره حساب :	اشتراک ۶ شماره	
37001 Goettingen, Germany		Routing No.: 26050001	کد بانک :	اروپا	معاذل ۲۰ یورو
e-mail: ayenda2001@yahoo.com		Sparkasse Goettingen	نام بانک :	سایر کشور ها	معاذل ۲۵ یورو

**آینده**  
نشریه نهضت آینده افغانستان  
هر دو ماه یک شماره  
زیر نظر هیئت تحریر  
مدیر مسؤل:  
داکتر محمد سالم سپارتک